

نام ابزارها و کاربرد و طبقه‌بندی آنها در دشنام‌های فارسی

هومن فرزانی^۱ (کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی)

مجید طامه^۲ (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۶/۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

چکیده: دشنام و دشنام‌گویی بخش جدایی‌ناپذیر فرهنگ و زبان آدمی بوده و هست. بخشی از واژگان هر زبانی دشنام‌ها یا ناسزاهایی است که سخنوران آن زبان‌ها در شرایط و بافت‌های خاص بر زبان می‌آورند. این دشنام‌ها یا ناسزاهای باید گونه‌ای از خشونت زبانی به‌شمار آورد که به‌کاربرندگان آن از طریق این دشنام‌ها به دیگران تعدی می‌کنند و سلطه و تفوق خود را نشان می‌دهند. از آنجاکه این دشنام‌ها غالباً مفاهیم موهن و ناپسند دارند، در نوشته‌های رسمی و علمی کمتر به آنها پرداخته می‌شود یا به‌نوعی نادیده گرفته می‌شوند. همانند خود زبان، این دشنام‌ها نیز وجوه متفاوتی دارند و از جنبه‌های متفاوت زبانی، اجتماعی، فرهنگی و... قابل بررسی‌اند. یکی از جنبه‌های زبانی این دشنام‌ها شیوه ساخت آنها و بررسی واژه‌های پایه‌ای است که در ساخت دشنام‌ها به‌کار می‌روند اما خود به‌تنهایی دشنام یا ناسزا به‌شمار نمی‌آیند. از این منظر، دشنام‌ها را می‌توان به دسته‌ها و طبقات متفاوتی تقسیم کرد. در این نوشته به بررسی دشنام‌هایی پرداخته‌ایم که با واژه‌های پایه‌ای که به طبقه ابزارها تعلق دارند ساخته شده‌اند. بدین منظور، ابزارها را با توجه به نوع کاربرد و شکلشان به دسته‌های گوناگون طبقه‌بندی کرده‌ایم و دشنام‌های ساخته‌شده با آنها را ذیل آنها آورده‌ایم و ارتباط معنایی میان نام آن ابزارها و دشنام‌هایی را که با آنها ساخته شده‌است، بررسی کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: دشنام، ناسزا، خشونت زبانی، ابزار.

1. hmn.farzami@gmail.com

2. majidtamah@gmail.com

۱ مقدمه

زبان به‌عنوان یک نهاد اجتماعی دارای وجوه متفاوتی است و هرکدام از این وجوه در بافت‌ها و موقعیت‌های اجتماعی متفاوت حالات گوناگون به خود می‌گیرد و برای رساندن معانی متفاوتی به‌کار می‌رود. زبان آن‌چنان با موقعیت‌های اجتماعی که در آن به‌کار می‌رود پیوند می‌خورد که به‌سختی می‌توان برای اکثر جمله‌های زبان به‌طور مطلق و فارغ از بافت اجتماعی و مخصوصاً فارغ از رابطه گوینده و شنونده معنایی تعیین کرد. برای مثال، نمی‌توان گفت که اصطلاح «پدرسوخته» در زبان فارسی به‌طور مطلق چه معنایی دارد، مگر اینکه بدانیم چه کسی و خطاب به چه کسی این حرف را می‌زند و رابطه اجتماعی آنها چگونه است. بنابراین، «پدرسوخته» در یک رابطه اجتماعی ممکن است دشنام و در رابطه‌ای دیگر نشان دوستی، صمیمیت و خودمانی‌بودن باشد (باطنی، ۱۳۹۳: ۱۹). لذا باید گفت برخی از واژه‌ها، جمله‌ها، عبارات و اصطلاحات زبان معنی و ارزشی متغیر و نسبی دارند و باتوجه‌به بافتی که در آن به‌کار می‌روند این یا آن معنی را می‌رسانند.

این ویژگی نسبی و متغیربودن معنی واژه‌ها و عبارات زبان و وابسته‌بودن آنها به بافت یا موقعیت‌های اجتماعی گوناگون درباره دشنام‌ها و ناسزاها نیز دیده می‌شود. از این‌رو، دشنام‌ها در هر زبان و فرهنگی معنایی ویژه‌ای دارند و به این دلیل، کلامی ممکن است در فرهنگی دشنام محسوب شود و در فرهنگی دیگر نه. حتی ممکن است در یک زبان واحد نیز کلامی در یک بافت دشنام و در بافتی دیگر دشنام به‌شمار نیاید و حتی گاه معنی مثبتی را داشته باشد. چنان‌که در مورد اصطلاح «پدرسوخته» گفتیم. همین‌طور است اصطلاح «جَلَب» که ممکن است به مزاح و صمیمیت به‌بچه بازیگوش یا به‌توهین به زن فاسد (در متون قدیمی) گفته شود^۱ یا به‌همین معنای رکیک اخیر، در دشنام‌های متداول و مرگب «مادر جَلَب» و «زن جَلَب» به‌کار رفته باشد. همچنین، واژه‌های پرکاربرد و روزمره ممکن است علاوه‌بر آنکه به مصداق اصلی خود اشاره دارند، به‌طور کنایی برای مفاهیم دیگری نیز به‌کار روند و حتی معنای توهین‌آمیز بیابند. چنان‌که در ادامه بررسی خواهیم کرد، نام ابزارها که به‌طور طبیعی خالی از بار معنایی و عاطفی مثبت یا منفی هستند ممکن است بار معنایی منفی بیابند و برای دشنام‌دادن به‌کار روند.

غالباً خشونت را به‌طور کلی رفتار یا عملی همراه با تندی و درشتی می‌دانند که علیه شخص دیگر انجام می‌شود و سبب آسیب‌رساندن به او می‌شود. یکی از انواع رفتارها، رفتار زبانی است که می‌تواند منشأ خشونت و جریحه‌دارکردن احساسات و عواطف دیگران واقع شود. هنگامی که رفتار زبانی وسیله ابراز خشونت واقع شود، به اشکال متفاوتی می‌تواند نمود یابد، مانند دشنام یا ناسزا، بدگویی یا غیبت،

۱. در برهان قاطع به‌معنی زن فاحشه و نابکار آمده است و دکتر معین، در پانویس، این شاهد از عسجدی را برای آن ذکر کرده‌است: جلب‌کشی و همه خان و مانع پر جلب است / بدی جلب‌کش و کرده بکودکی جلبی (برهان قاطع، ۱۳۴۱، ذیل جلب).

نفرین و... در واقع، بخش دشنام یا ناسزا را می‌توان عینی‌ترین بخش خشونت زبانی به‌شمار آورد، چراکه به‌طور مستقیم، صریح و روشن‌ترین حالت، احساسات مخاطب را هدف قرار می‌دهد و از این‌رو تأثیر روانی آن بسیار بیشتر از دیگر گونه‌های خشونت زبانی است. این دشنام‌ها که رفتار زبانی خشونت‌آمیز به‌شمار می‌آیند، غالباً به‌منظور خردکردن شخصیت و اعتماد به‌نفس مخاطب و بی‌ارزش جلوه‌دادن او به‌کار می‌روند. درجهٔ رکاکت این دشنام‌ها یا ناسزاها با توجه به نوع واژه‌های به‌کاررفته در آنها، به‌کاربرندگان آنها و محیط یا بافت اجتماعی کاربرد آنها می‌تواند متفاوت باشد. اما، با هراندازه از درجهٔ رکاکت، این دشنام‌ها نوعی از خشونت را همواره در خود دارند و به مخاطب آسیب روانی می‌زنند. از همین‌رو است که در همهٔ فرهنگ‌ها به‌کاربردن دشنام‌ها مذموم به‌شمار آمده‌است.

در متون دینی نیز به‌کاربردن دشنام‌ها نهی شده‌است. بنابراین، می‌توان ضمن اثبات وجود آنها، اغلب این واژه‌ها را چالشی در مقابل ارزش‌های رایج جامعه دانست، که از این جهت شایستگی مطالعهٔ آنها دوچندان است. البته برخی دیگر نیز پس از تحول تاریخی و معنایی به‌ضد ارزش، دشنام و تابوی کلامی تبدیل شده‌اند. بررسی‌های عمیق‌تر نشان می‌دهد که در دنیای کهن (مانند امروز) دشنام و دشنام‌گویی رایج بوده و البته، همان‌طور که ذکر شد، دستوراتی برای نهی یا محدودکردن کاربرد آن وجود داشته‌است. برای مثال، به‌ویژه به‌منظور جلوگیری از توهین متقابل به مقدسات، تأکید شده‌است که دین‌داران به مخالفانشان دشنام ندهند (نک. قرآن کریم، آیه ۱۰۸ سوره انعام). ضمن اینکه در خود متون دینی نیز معمولاً دشمنان دین یا تبهکاران را با عناوینی چون زن‌زاده، هرزه یا خطاب‌کردن آنها با نام حیوانات تحقیر می‌کنند که از نظر برخی به‌نوعی در حکم دشنام محسوب می‌شود. برای مثال، در بخش‌هایی از عهد عتیق به دشمنان خدا دشنام داده شده و بعضاً به حیوانات تشبیه شده‌اند (نک. مزامیر: فصل ۵۹ آیه ۶، تشبیه: فصل ۲۳ آیه ۱۸، اشعیا: فصل ۴۸ آیه ۸). از کتب دینی دیگر می‌توان به انجیل متی اشاره کرد که در آن به مؤمنان مسیحی گفته شده‌است که «خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند و به‌خاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند (انجیل متی باب ۵)». البته در همین کتاب، در چندین بخش، دشمنان به افعی‌زادگان تشبیه شده‌اند (انجیل متی: فصل ۳ آیه ۷، فصل ۲۳ آیه ۳۳، فصل ۱۲ آیه ۳۴ و لوقا فصل ۳ آیه ۷) (نک. عهد جدید، ۱۹۸۵ م.). همچنین به عقیدهٔ برخی مفسران نسبت زن‌زاده و بی‌اصل‌ونسب (سوره قلم، آیه ۱۳)، در شأن فرد مشخصی نازل شده‌است (طبرسی، ۱۴۰۶ق: ۵۰۲). در روایتی از پیامبر اسلام، «بهشت بر هر دشنام‌دهندهٔ بی‌آبروی بی‌حیایی که از آنچه می‌گوید و از آنچه به او گفته می‌شود باکی ندارد، حرام است» (دیلمی، ۱۳۴۹: ۱۲۳). همچنین در نهج‌البلاغه، امام اول شیعیان به جمعی از یارانشان که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می‌دادند، می‌فرماید: «من خوش ندارم که شما فحاش باشید» (مکارم‌شیرازی، ۱۳۰۵: ۳۹۵). روایات بیشتری نیز وجود دارد که همگی ضمن نهی اکید از دشنام‌گویی و نزدیکی به فرد دشنام‌گو،

به‌نوعی بر سوابق دشنام‌گویی و قدرت زبان دشنام‌گو (در چیرگی بر دیگران) و بی‌توجهی وی بر آنچه می‌شود تأکید دارند. همچنین، در این نمونه‌ها مشخص است که علاوه بر وجود دشنام در جوامع کهن، به‌طور خاص دشنام‌دهی مخالفان به یکدیگر مرسوم، اما نهی شده بوده است.

بنابر منابع موجود، قدیمی‌ترین شاهد دشنام‌گویی در منابع مکتوب ایرانی در کرده هشتم زامیادیشْت اوستا از زبان افراسیاب آمده است: *iθe iθa yaθ na ahmāi*. این کلمات را که معنی روشنی ندارد محققان دشنام به‌شمار آورده‌اند و پورداوود در این باره گفته است: «در هر بار که افراسیاب از گرفتن فر نوید گشت، از شدت غضب چنین موهومات و مهملاتی به زبان راند و این کلمه بایستی ناسزاهای افراسیاب تورانی باشد» (پورداوود، ۱۳۵۶: ۳۴۲ پانویس ۱). همچنین می‌توان به واژه‌های *vaēpiia* «لواط‌کار» در یسن ۵۱ (بارتولومه^۱، ۱۹۰۴: ۱۳۲۳) و *xrafstra* در اصل به معنی «جانور موذی» که برای نامیدن غیرهم‌کیشان و دزدان و راهزنان به‌کار رفته اشاره کرد (نک. همان: ۵۳۸). در متون پهلوی نیز دشنام و دشنام‌گویی وجود دارد. برای نمونه در اندرزنامه‌های پهلوی مانند اندرزنامه آذرباد مهراسپندان تأکید شده است که «اگر خواهی که از کس دشنام نشوی، به کسی دشنام مده» (نک. عریان، ۱۳۷۱: ۱۰۵). در یادگار زریران، گشتاسب وزیرش (جاماسب) را به دلیل پیش‌بینی مرگ فرزندان گشتاسب چنین دشنام می‌دهد: «مادر جادوگر و پدر دروغ» (همان: ۵۴). در کارنامه اردشیر بابکان، اردشیر به زنی که قصد کشتن او را داشت، چنین خطاب می‌کند: «روسی جادوی کافرکیش» (مشکور، ۱۳۲۹: ۳۶). علاوه بر این، در جای دیگری در کارنامه، شاپور، به دلیل ماندگی و تشنگی، زنی روستایی را که مشغول کشیدن آب از چاه است «نابکار پلید» می‌خواند و پس از ناتوانی افراد خود در آب کشیدن از چاه «... و دشنام به سواران داد و گفت شما را شرم و ننگ باد که از زنی ناتوان‌تر و بی‌هنرترید» (همان: ۴۵). بنابر نظر امیدسالار (۱۳۸۱: ۳۴۴)، قدیم‌ترین نمونه کاربرد فحش در زبان فارسی در کتاب تاریخ برامکه آمده است. در صحنه روبه‌روشدن جعفر برمکی با همسرش عباسه، در مسائلی که پیرامون عقد مصلحتی ایشان وجود داشته است، عباسه به وی «مُحَنَث» می‌گوید. در شاهنامه نیز شاهان و پهلوانان در جنگ با دشمنان یا نزدیکان مورد غضب ناسزا می‌گویند. در دیگر متون فارسی نیز برای دشنام و ناسزاگویی شواهدی وجود دارد (نک. فرزانی، ۱۳۹۷: ۶، ۷). البته نوع و درجه رکاکت دشنام‌هایی که در متون فارسی به‌کار رفته، یکسان نیست و با توجه به نوع و گونه متن متفاوت است.

سفرنامه‌نویسان و منتقدان ادبی نیز نسبت به دشنام و دشنام‌گویی در ایران نظرات جالب توجهی داشته‌اند. ژان شاردن در سفرنامه خود در زمان صفویه، با توجه به آشنایی اش با زبان فارسی، ادعا می‌کند که «در مقابل چندین سخن خوب، هزاران دشنام و کلمات رکیک از دهان ایرانیان خارج می‌شود و نه تنها عامیان، بلکه بزرگان را نیز شامل می‌شود» (شاردن، ۱۳۷۴: ۷۴۶). حتی فهم ریشه برخی از دشنام‌های

متداول در زبان فارسی، حساسیت سیّاحان و فرنگیان را برمی‌انگیخته است به گونه‌ای که بروگش^۱ (۱۳۶۷: ۴۳۸) در دوره سلطنت ناصرالدین شاه و در کتاب سفری به دربار سلطان صاحبقران می‌نویسد: «درحالی‌که نام سگ، توأم با نوعی ناسزاست و پدرسگ و تخم‌سگ از فحش‌های متداول ایرانیان است ولی در عین حال از سگ به‌عنوان مظهر وفا و صمیمیت یاد می‌شود». برخی میهن‌پرستان اوایل قرن هجری جاری، نیز تخمه فحش را از اعراب دانسته و با ذکر شواهدی نشان داده‌اند در تمامی مشاغل و اصناف و طبقات اجتماعی، فحش و فحاشی در ایران رواج دارد و جزئی از فرهنگ ارتباطی اقشار مختلف است (دستگردی، ۱۳۰۱: ۲۷۳).

۱-۱ پیشینه پژوهش

شواهد حاکی از آن است که در ایران تلاش‌های جدی برای پژوهش در حوزه دشنام‌ها و تحلیل آنها صورت نگرفته است. اغلب پژوهش‌ها و نوشته‌ها در حوزه علوم اجتماعی و بر مبنای واکاوی فحاشی به‌عنوان یک امر مطرود اجتماعی و ریشه‌یابی دلایل آن است. تنها اثر درخور توجه در حوزه زبان، مقاله امیدسالار است. به گفته امیدسالار «در زبان فارسی مطالعات مربوط به فحش و فحاشی حکم کبریت احمر را دارد. این بیشتر به این دلیل است که اکثر عالمان ما از به‌کاربردن کلمات مستهجن ابا داشته‌اند و معمولاً اگر در ضمن نوشتن شرح و توضیحی مجبور به استفاده از این کلمات شده‌اند، آنها را به کنایه بیان کرده و گذشته‌اند» (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۳۴۸). در حوزه زبان فارسی، وی از تلاش‌های دکتر محجوب در توضیح، شرح و بررسی کلمات مستهجن بر توپ مرواری صادق هدایت (هدایت، ۱۳۶۹) و مقاله‌ای در مجله بین‌المللی خشونت لفظی یاد می‌کند (همان: ۳۴۹). در مقاله مذکور به واکاوی ارزش‌های ایرانی در دشنام‌ها، نفرین‌ها و پرخاشگری‌ها پرداخته شده است (نولاند^۲ و وارن^۳، ۱۹۸۱). در ۳ مجلد اخیر کتاب کوچه (حرف ج/اچ/ح) نیز، برخلاف حروف قبلی، دشنام‌ها از لحاظ موضوعی تفکیک و فهرست‌بندی شده‌اند (شاملو، ۱۳۸۱؛ ۱۳۹۳ و ۱۳۹۵). در مقاله دیگری با عنوان «بی ادبی کلامی در نمایش نامه صیادان»، نمایش نامه اکبر رادی تحلیل شده است و با بررسی الگوهای بی ادبی، کارکرد این پدیده در زبان فارسی از طریق توصیف آن در متون نمایشی، که بازتابی از زندگی روزمره مردم و محاورات آنها هستند، بررسی شده است (محمودی بختیاری و سلیمیان، ۱۳۹۵). سامعی نیز، در پنجمین کنفرانس دوسالانه انجمن مطالعات ایرانی، یک سخنرانی به زبان انگلیسی ایراد کرده است که در کتاب گفتارهایی در دستور و زبان‌شناسی، ترجمه آن چاپ شده است. در این مقاله ذیل عنوان «زبان، غذا و حیوانات: بحثی در انسان‌شناسی زبان» کندوکاوی در موضوع دشنام‌گویی با اسامی حیوانات صورت گرفته است (سامعی، ۱۳۹۸: ۱۴۰). تا آنجا که نگارندگان می‌دانند، تنها پژوهشی که به‌طور

1. H. K. Brusch

2. S. Noland

3. D. M. Warren

گسترده به این حوزه پرداخته و به طبقه‌بندی و تحلیل دشنام‌ها پرداخته، رساله کارشناسی ارشد هومن فرزامی (۱۳۹۷) است. اما درباره نام ابزارها و ارتباط آنها با دشنام‌ها، تاجایی که نگارندگان می‌دانند صرفاً به‌طور پراکنده در برخی از مدخل‌های فرهنگ ریشه‌شناختی زبانی فارسی به این موضوع اشاره شده است (نک. حسن دوست، ۱۳۹۳، ذیل مدخل‌های دبنگ، الدنگ، هیز و خنب). در مقاله حاضر سعی کرده‌ایم با در نظر گرفتن همه مطالعات پیشین به بررسی و تحلیل دشنام‌های مرتبط با ابزارها پردازیم که در نوع خود اولین نمونه در نوشته‌های فارسی است.

۱-۲ ضرورت و اهمیت پژوهش

بی‌گمان یکی از حوزه‌های بکر زبان که از بندهای متعدّد آزاد است، زبان عامیانه و به‌ویژه دشنام و دشنام‌گویی است. در این حوزه تلاش‌هایی نظام‌مند در زبان‌های دیگری صورت گرفته است، اما در حوزه زبان فارسی، تلاشی برای گردآوری دشنام‌ها به صورت یک‌جا و طبقه‌بندی شده صورت نگرفته و تحلیلی نیز برای آنها داده نشده است. البته دلیل این امر روشن است و آن چیزی جز رکاکت این واژه‌ها نیست. به هر روی، از آنجاکه این واژه‌ها بخشی از واژگان زبان به‌شمار می‌آیند، شایسته توجه هستند. در این مقاله سعی می‌شود بدون به‌کاربردن واژه‌های موهن به بررسی یکی از جنبه‌های مرتبط با دشنام‌ها پرداخته شود. بدین منظور، ما واژه‌های مربوط به ابزارها و کاربرد آنها را در دشنام‌ها مورد تدقیق قرار داده‌ایم و سعی کرده‌ایم طبقه‌بندی روشنی از کاربرد ابزارها در دشنام‌ها و ناسزاهای فارسی به دست دهیم.

۱-۳ شیوه گردآوری اطلاعات

شناسایی و گردآوری دشنام‌ها همواره با موانعی روبه‌رو است. در منابع مکتوب موجود به‌طور کامل و جامع نمی‌توان به دشنام‌ها و سابقه آنها پی برد و در برخی موارد، نویسندگان این منابع از آوردن دشنام‌ها اجتناب کرده‌اند و در مواردی به تغییر آنها دست زده‌اند تا از رکاکت آنها کاسته شود. متأسفانه در جمع‌آوری و مستندسازی گویش‌های ایرانی نیز این نقص کاملاً مشهود است، چنان‌که بررسی بیش از ۲۰ اثر در حوزه گویش‌شناسی به این نتیجه منتج شد که محققان زبان‌شناس یا دست‌کم آگاه بر زبان، بیشتر تابوها و دشنام‌ها را ضبط کرده‌اند، اما در مقابل، افرادی که از سرعلاقه به فرهنگ بومی، اصطلاحات و لغات گویشی را جمع‌آوری کرده‌اند، از بازگویی و ثبت دشنام‌ها یا عبارات رکیک، پرهیز داشته‌اند، تاجایی که در مقایسه بین دو کتاب از یک گویش که بعضاً در سال‌های نزدیک به یکدیگر منتشر شده‌اند، این تفاوت به‌صراحت دیده می‌شود (نک. فرزامی، ۱۳۹۷: ۱۰). پارسا (۱۳۹۴: ۲۱۸) با بررسی فرهنگ‌های امثال و حکم پارسی، در این باره گفته است: «واکنش گردآوردندگان امثال نیز در

مقابل واژگان تابو و دشنام متفاوت است. برای مثال، ۵۸ مثل از ۵۶۴ مثلی که میرزا صادق اصفهانی گردآوری کرده است، چنین مثل‌هایی را شامل می‌شود. دهخدا نیز در امثال و حکم از ضبط این‌گونه موارد خودداری کرده و گاه حتی آنها را تغییر داده است. پارسا معتقد است که به‌کارگیری این واژه‌ها در امثال بیانگر استفاده عامه مردم از چنین الفاظی بدون داشتن منع اخلاقی آن بوده است و این امر یکی از ویژگی‌های سبکی امثال فارسی به‌شمار می‌رود (همان: ۲۱۹). البته در نگارش دشنام‌های رکیک (در صورتی که فرهنگ‌نویس مایل به ثبت دشنام باشد) وضعیت متفاوتی به‌چشم می‌خورد و برخی فرهنگ‌نویسان مانند بهمنیار، جای برخی از الفاظ را نقطه‌چین گذاشته‌اند (همان: ۲۱۸)، در آثار برخی دیگر از فرهنگ‌نویسان مانند شاملو، با اینکه فصل دشنام‌ها به‌تدریج در شماره‌های آخر جدا شده‌اند اما حرف‌های رکیک از شماره سوم به بعد، اغلب یا با «ترکیبی از حرف اول و نشانه‌های سجاوندی» جاگزین شده‌اند یا در نمایه‌ها به‌طورکل پاک شده‌اند (به‌عنوان نمونه، نک. شاملو، ۱۳۷۹: ۱۵۱۲ سطر پنجم تا نهم) که به‌نظر می‌رسد متأثر از حساسیت‌ها و قواعد نشر بوده باشد. در حوزه فرهنگ‌های اینترنتی و برخی نیز، مثلاً در وبگاه «مراجعه» (واژه‌یاب)^۱ دسترسی به برخی از کلمات ساخته‌شده با معادل «نشیمگاه»، براساس ماده ۲۱ قانون جرایم رایانه‌ای، مجرمانه و به‌دستور کمیته فیلترینگ ممنوع شده است، در مقابل، همچنان امکان جست‌وجو و مطالعه واژه‌های رکیک مربوط به آلت تناسلی مرد و زن، در فرهنگ‌های مختلف همین پایگاه وجود دارد.

در گام نخست این پژوهش، دشنام‌هایی که در لغت‌نامه‌ها، فرهنگ‌های لغت عامیانه و مثل‌ها ضبط شده بودند مدنظر قرار گرفت. همچنین، برای دشنام‌هایی که در دوران معاصر رواج دارند، به برخی از آثار مکتوب که درباره فرهنگ عامه هستند رجوع شد. از جمله این آثار است: فرهنگ لغات عامیانه (جمال‌زاده، ۱۳۴۱)، فرهنگ عوام (امینی، ۱۳۳۹)، کتاب کوچی از حرف آ (شاملو، ۱۳۷۸) تا حرف ح (شاملو، ۱۳۹۵)، فرهنگ فارسی عامیانه (نجفی، ۱۳۷۸)، کتاب‌های تهران قدیم (شهری، ۱۳۵۷)، قد و نمک (شهری، ۱۳۸۴)، امثال و حکم (دهخدا، ۱۳۷۳) و جامع‌التمثیل (جبله‌رودی، ۱۳۷۱). در گام بعدی، شواهد جمع‌آوری شده از منظرهای متفاوت برچسب‌گذاری شدند. سپس شواهدی که در حوزه ابزارها بود جدا و طبقه‌بندی شدند. در این پژوهش، صرفاً به این دسته اخیر و بررسی و تحلیل آن می‌پردازیم. از آنجاکه در منابع گویشی بنابر ملاحظات اخلاقی غالباً دشنام‌ها ذکر نشده‌اند، در این تحقیق استفاده از آنها چندان راه‌گشا نبود. باوجوداین، در برخی از شاهدهای بررسی شده در این تحقیق مواردی که در منابع مکتوب گویشی آمده و مرتبط با این تحقیق است ذکر شده است. علاوه بر آثار فوق، در این پژوهش فرهنگ‌های مهم زبان فارسی مانند لغت‌نامه (دهخدا، ۱۳۷۳)، فرهنگ فارسی (معین، ۱۳۸۸)، فرهنگ عمید (عمید، ۱۳۸۹) فرهنگ بزرگ سخن (انوری، ۱۳۸۲) و برهان قاطع (۱۳۴۲)،

فرهنگ نفیسی (نفیسی، ۱۳۵۵) و فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی (حسن‌دوست، ۱۳۹۳) نیز استفاده شده است.

۲. بحث و بررسی

امروزه در حوزه دشنام‌پژوهی^۱ تلاش‌هایی هم در حوزه علوم اجتماعی و هم زبان‌شناسی صورت می‌گیرد. با وجود موانع و حساسیت‌های تاریخی، می‌توان به تلاش‌های رینهولد امان^۲ در انتشار نشریه بین‌المللی خشونت‌های لفظی^۳ (۱۹۷۷-۲۰۰۵) اشاره کرد (پرپر^۴ و مک‌کوی^۵، ۱۹۸۴: ۱۰۶-۱۰۵). این حساسیت‌ها به اندازه‌ای بوده است که فرهنگ‌نامه انگلیسی آکسفورد مدخل F-word را تا سال ۱۹۷۲ منتشر نکرد (شیدلور^۶، ۲۰۰۹: ۲۷). لیکن امروزه به سبب توجه بیشتر به فرهنگ عامه و آزادی‌های بیشتر، فرهنگ‌های عامیانه مانند اصطلاحات عامیانه گرین^۷، به این حوزه توجه کرده‌اند (آدامز^۸، ۲۰۱۲) و حتی کتاب‌هایی نیز با تمرکز بر تحلیل یا طبقه‌بندی موضوعی دشنام‌ها منتشر شده است از جمله کتاب لغات بسیار کثیف (مونیر^۹، ۲۰۰۹) و در ستایش ناسزاگویی (آدامز، ۲۰۱۶).

در فرهنگ‌های فارسی چند سده اخیر مانند برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، فرهنگ نظام و فرهنگ نفیسی (ناظم‌الاطباء) برای برخی از دشنام‌ها، مدخل و توضیحاتی وجود دارد. همچنین امیدسالار به کتاب محاضرات‌الادباء اثر راغب اصفهانی اشاره کرده که در آن تعدادی از دشنام‌های کلیمیان اصفهان ذکر شده است (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۳۴۳). در کتاب مرآت‌البله‌اء، نیز اصطلاحات عوامانه و دشنام‌ها ثبت شده تا به عقیده نویسنده «از مطالعه این کتاب، رذیله جاهلان و بی‌خردان را به دست آورده و از آنها اجتناب و احتراز نمایند» (کتیرایی، ۱۳۴۹: ۷۵). همچنین در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، مجموعه دیگری از واژه‌های عامیانه توسط رضا حکیم خراسانی و به سال ۱۳۰۷ق. با حدود ۱۵۰ واژه تدوین شد که حاوی تعدادی دشنام است (حکیم خراسانی، ۱۳۸۴). در فرهنگ‌های عامیانه و امثال و حکم‌ها نیز دشنام‌ها و برخی کلمات رکیک به صورت موردی اشاره شده‌اند. تلاش‌هایی نیز برای جمع‌آوری برخی لغات تابو صورت پذیرفته است. از جمله می‌توان به اثر مهدی سمایی با عنوان فرهنگ لغات زبان مخفی اشاره کرد (سمایی، ۱۳۸۲).

با وجود ارزشمندبودن کوشش‌هایی که تاکنون برای گردآوری و طبقه‌بندی دشنام‌ها در زبان فارسی صورت گرفته است، هنوز راه زیادی تا یک پژوهش کامل و روشمند برای گردآوری دشنام‌ها و تجزیه و تحلیل آنها در زبان فارسی وجود دارد. در این پژوهش، سعی ما بر آن است تا یکی از حوزه‌های مربوط

- | | | |
|--------------------------------|-------------|---|
| 1. maledictology | 2. R. Aman | 3. the International Journal of Verbal Aggression |
| 4. T. T. Perper | 5. N. McCoy | 6. J. Sheidlower |
| 7. Green's Dictionary of Slang | 8. M. Adams | 9. A. Munier |

به دشنام‌ها را که از رکاکت کمتری برخوردار است طبقه‌بندی و تجزیه و تحلیل کنیم. برای نیل به این مقصود موضوع ابزارها و دشنام‌هایی که با آنها ساخته می‌شود را انتخاب کرده‌ایم. در متن این مقاله کوشیده‌ایم تا از واژه‌هایی که خارج از حوزه ادب و اخلاق هستند استفاده نکنیم و در صورت امکان، معادل‌های آنها را که هیچ‌گونه رکاکتی در آنها دیده نمی‌شود، به کار ببریم.

در ابتدا لازم است تا تعریفی از ابزار ارائه دهیم تا مشخص شود در این مقاله منظور ما از ابزار چیست و بر پایه آن چه واژه‌هایی را گردآورده‌ایم و چگونه آنها را طبقه‌بندی کرده‌ایم. بنابر فرهنگ بزرگ سخن، ابزار وسیله‌ای است که با آن بتوان کاری را انجام داد (انوری، ۱۳۸۲: ذیل ابزار). در طبقه‌بندی ابزارها آنها را از چند نگاه متفاوت نگریسته‌ایم. بدین ترتیب که شاخص‌های کلی و اساسی‌ای مانند جنس، شکل، کاربرد و محل استفاده را مدنظر قرار داده‌ایم و در عین حال میزان بسامد آنها را در دشنام‌های بررسی شده در نظر گرفته‌ایم. براین اساس، دشنام‌های مربوط به ابزارآلات را در ذیل این عنوان‌ها آورده‌ایم: ابزارهای چوبی، ظروف و وابسته‌های آنها، ابزارهای مربوط به خانه و وابسته‌ها، آلات قمار و سرگرمی، ادوات جنگی، و ابزارهای مربوط به زین و یراق چارپایان.

۲-۱ ابزارهای چوبی

آنچه در ابزارهای چوبی بیشتر مورد نظر بوده و منجر به ساختن دشنام‌هایی با آنها شده است شکل ظاهری آنها بوده که به نوعی به بزرگی، ستبری و درازی این آلات اشاره داشته است. در واقع، همین مفاهیم است که با نوعی برجسته‌سازی برای بیان دشنام به کار رفته است. در اینجا به معرفی چند نمونه از این ابزارهای چوبی و دشنام‌هایی که با آن ساخته شده است می‌پردازیم.

چوب: هر چند این واژه در معنی اولیه به ماده طبیعی گیاهی اشاره دارد و در این تعریف جزء ابزارآلات به شمار نمی‌آید، با توجه به آنکه معانی دیگری مانند «چماق، چوب‌دستی» نیز دارد و به عنوان نماد هر چیز خشک، بسیار سفت یا بی حرکت به کار می‌رود (نک. انوری ۱۳۸۲، ذیل چوب) از ابزارآلات به شمار می‌آید و برای ساخت دشنام‌ها نیز به کار رفته است. البته این واژه به تنهایی در مفهوم دشنام به کار نمی‌رود و غالباً همراه با واژه‌های دیگر که روی هم یک اصطلاح را تشکیل می‌دهند معنی دشنام را می‌رساند.

چوب علی موجودی: این اصطلاح را چنین معنی کرده‌اند: مردم نادرست، زرنگ و حيله‌گری که خود را صاف و ساده قلمداد می‌کنند به چوب علی موجود مانند کنند (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۲۷۹). شخص ظاهراً صاف و ساده و چه بسا باطناً نادرست و حيله‌گر. در اصل چوب‌دستی کج و معوج برگرفته که درویشان به دست گیرند (نجفی، ۱۳۷۸: ۴۵۱). لخت و عریان و تهی دست (شاملو، ۱۳۹۳: ۴۰۵). این اصطلاح در افواه با گونه‌های دیگری نیز به کار می‌رود، مانند «چوب علی موجود» و «علی موجود».

چپق: نام این ابزار به‌تنهایی برای دشنام‌گفتن به‌کار نرفته‌است، اما در ترکیبات و عبارات به‌عنوان دشنام به‌کار رفته‌است. از جمله این موارد است: «چپق‌کش/چپقی» و «چپق را چاق کردن» و آن در اشاره به مرد همجنس‌باز و عمل لواط به‌کار رفته‌است (شاملو، ۱۳۹۳: ۱۱۴ و ۱۱۵). این واژه در عبارت «چپق در دست هرکس در خیابان» نشانه آن بود که «طبعش شیرخشتی است و... پسرها می‌توانند خود را به وی نزدیک نمایند»^۱. همچنین، از روی صفت «چپق‌کش»، اسم «چپق‌کشی» به‌معنی «لواط» نیز در منابع آمده‌است (شهری، ۱۳۵۷: ۳۷۵). در ترکیب اضافی «چوب‌چپق» نیز واژه چپق در معنی «نرّه، آلت تناسلی مرد» به‌کار رفته‌است (شاملو، ۱۳۹۳: ۴۰۹).

دکل: دکل و دگل، تیر میان کشتی را گویند که حمال بادبان‌ها است و به همین سبب مرد زمخت و هیکل‌مند و ناتراشیده را از آن افاده‌کنند (شاملو، ۱۳۷۸: ۳۲۴). دهخدا نیز به همین معنا اشاره کرده و ذیل مدخل «دکل»، به «دگل» به‌معنی «تیر بلند در وسط کشتی» ارجاع داده‌است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل دکل و دگل). با کاربرد دشنام این واژه را چنین تعریف کرده‌اند: به فتح اول و بر وزن کچل، امردی است که ریش او تمام برنیامده باشد و دست و پای بزرگ و گنده داشته باشد (برهان قاطع، ۱۳۴۲: ذیل دکل)، خاصه پسری که در سنین بالا و پس از برآمدن ریش به فعل بد تن دردهد و مفعول واقع شود (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۱۳۷).

از این واژه برای ساخت دشنام‌هایی دیگر نیز استفاده شده‌است. ۱) دکل‌باز: آنکه آمده‌های پُرسال را دوست گیرد، آنکه با غلامان بیش‌سال و بزرگ‌جثه بازدهد (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل دکل)، مرد همجنس‌بازی که ریش‌برآوردگان را بر کودکان و کم‌سالان رجحان دهد (شاملو، ۱۳۷۸: ۳۲۴)، غلام‌بازه، آنکه بیشتر متمایل به جوانان بدکار بزرگ‌سال و دکل‌است. همچنین، «دکل‌باز» را به همین معنا، در برابر «بنچه‌باز» نیز به‌کار برده‌اند (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۱۳۷). ۲) دکل‌پسند: آن‌که دکل را پسندد (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل دکل).

چماق‌علی: چماق در اصطلاح عامه چوبدستی خشن و سرکنده‌ای را می‌گویند که چوپانان و دهقانان مسافر دارند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل چماق)، «چماق‌علی» نیز به چلاقان گفته می‌شود (شاملو، ۱۳۹۳: ۲۷۲). احتمالاً جمود در راه‌رفتن، عصا یا پای چوبی افراد معلول می‌تواند در ساخته‌شدن این ناسزا مؤثر بوده باشد. نقش واژه چماق در این دشنام، با نقش آن در «چماق‌لو» و «مجتهد چماق‌لو» کمی متفاوت است (نک. به همین مقاله ذیل مدخل چماق‌لو).

۲-۲ ظروف و وابسته‌های آنها

نام ظروف نیز برای دشنام‌دادن در فارسی رواج دارد. باتوجه‌به دشنام‌هایی که با نام ظروف ساخته

۱. در مقابل، «سیگارکشی» اصطلاح متداول مراجعین به فاحشه‌خانه‌ها بوده است (شهری، ۱۳۵۷: ۱۸۹).

شده است می‌توان گفت ویژگی ظاهری ظروف و به‌ویژه گرد و کروی بودن و نیز مجوف و توخالی بودن ظروف این ویژگی را به آنها داده است که به صورت کنایی به‌عنوان دشنام به‌کار روند. این کاربرد کنایی نام ظروف برای دشنام یا عمل قبیح سابقه‌ای دیرینه دارد و حتی در زبان اوستایی نیز واژه xumba به معنی «خُم، دیگ» به صورت کنایی برای نامیدن شخص لواط‌کار (مفعول) به‌کار رفته است (بارتولومه، ۱۹۰۴: ۵۳۲). همتای این واژه در زبان سنسکریت، یعنی kumbhá «کوزه، سبو» نیز به صورت کنایی به معنی «فاسق؛ روسپی» به‌کار رفته است (مونیر-ویلیامز^۱، ۱۸۹۹: ۲۹۳). حال به بررسی نام ظرفی می‌پردازیم که با معنی کنایی برای دشنام‌دادن در فارسی به‌کار رفته‌اند.

تغار: ویژگی گرد یا بیضوی و دهان‌گشاد و مجوف بودن عامل اصلی ای است که سبب شده است تا نام این ابزار برای دشنام‌دادن به‌کار رود. امروزه این واژه به‌تنهایی کارکرد دشنام ندارد، اما در متون ادب فارسی به صورت کنایی در تشبیه دهان فرد یاوه‌گو به‌کار رفته است. ناصر خسرو در این باره چنین آورده است: مترس از محالات و دشنام دشمن/ که پُرژاژ باشد همیشه تغارش (مینوی و محقق، ۱۳۵۷: ۳۳۸). امروزه این واژه فقط در ترکیب با واژه‌های دیگر که جزء اندام‌های بدن به‌شمار می‌آیند به‌عنوان دشنام به‌کار می‌رود. از جمله دشنام‌های ساخته‌شده با این واژه است ترکیب «شکم‌تغار» که به فرد پرخور که همیشه ولع خوردن دارد اطلاق می‌شود (نجفی، ۱۳۷۸: ۹۶۶) و در مثل نیز می‌گویند «شکم درویشان تغار خداست» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۰۲۹)، یعنی به آسانی سیر نمی‌شود. در واقع، در این دشنام بزرگی شکم را به تغار تشبیه کرده‌اند. دشنام دیگری که با این واژه ساخته شده است ترکیبی است از نام رکیک شرمگاه زنان و واژه تغار. این دشنام ویژه زنان است (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۳۲۲) و البته می‌تواند کنایه‌ای به کثرت مجامعت و روسپی‌گری زن نیز باشد. این واژه در ترکیب با نام بی ادبانه «نشیمگاه» نیز به‌عنوان دشنام به‌کار می‌رود و عموماً برای دشنام‌دادن به مردان و به‌ویژه کاهلان رواج دارد (نک. شاملو، ۱۳۷۹: ۴۰۰) می‌توان آن را با ترکیب دشنام‌گونه و متداول دیگری از نام بی ادبانه «نشیمگاه» و «گشاد» و به همین معنا مقایسه کرد. از این رو، بزرگی و گشادی ظرف (تغار) مدنظر بوده است.

خیک: ویژگی مجوف و گرد و گشاد بودن این ابزار است که سبب شده برای دشنام و ناسزاگفتن به‌کار رود. از جمله ناسزاهای ساخته‌شده با این واژه که کاربرد زیادی دارد، واژه «خیکی» است که در اشاره به افراد چاق یا شکم‌بزرگ به‌کار می‌رود. علاوه بر این، صورت معمول دشنام‌های دیگری نیز با واژه «خیک» ساخته شده است که عموماً در ترکیب با دیگر واژه‌هاست. از جمله این دشنام‌هاست: «خیک مَمَد [خیک محمد]» که در اشاره به شخص بسیار چاق و در نتیجه تنبل و سست به‌کار می‌رود (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۱۲۱). «خیک نُه سولاخ» در اشاره به اشخاص بی مصرف به‌کار می‌رود و نظایری

مانند «خیک گه» دارد که دشنام اخیر، برای افراد تهی مغز و بی‌مایه‌ای که شکمی بزرگ دارند، به‌کار رفته است (شاملو، ۱۳۷۹ الف: ۹۰۹). در اصطلاح خیگ نه‌سولاخ، «سولاخ» صورت عامیانه «سوراخ» است و در واقع به معنی خیگی است که به سبب سوراخ‌های متعدد بی‌فایده و بی‌مصرف شده است. همچنین «خیک باد» به معنی «متکبر» و «خودبین» به‌کار رفته است (شاملو، ۱۳۷۸ ب: ۴۴۳). «خیک گه» نیز با ناسزاهای دیگری مانند «خیک باد»، «مشک پُر باد»، «همبونه باد»، «امبون باد» و «انباد باد» معادل است (همان: ۱۷۶ و ۱۷۳). ناسزای اخیر هم به ظاهر بزرگی خیگ و هیکل فرد اشاره دارد و هم محتویات و ارزش درونی این دورا تحقیر کرده است. گفتنی است برخی هیز به معنی «مرد، مخنث» را مرتبط با خیگ می‌دانند (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۲۹۲۷). ولی به‌طور حتم نمی‌توان آن را پذیرفت (برای توضیحات بیشتر، نک. فرزایی، ۱۳۹۷: ۲۳۶).

دبنگ: هر چند امروزه این واژه به‌لحاظ معنایی شفاف نیست و مفهوم ابزار از آن مستفاد نمی‌شود، از آنجاکه به‌لحاظ ریشه‌شناختی این واژه را مرتبط با واژه تبنگو به معنی «تغار، جعبه، صندوق، کیسه» می‌دانند و ظاهراً در فارسی تاجیکی نیز واژه dabang به معنی «لگن، ظرف بزرگ فلزی» به‌کار می‌رود (نک. حسن دوست ۱۳۹۳: ۱۲۶۶/۲)، این واژه را در طبقه ظروف و وابسته‌ها آورده‌ایم. این دشنام غالباً در اشاره به افراد نادان و کودن و بی‌کاره و بی‌عار به‌کار می‌رود. در مرآت‌البله‌اء «دبنگ» این‌گونه تعریف شده است: «بر وزن جفنگ، کسی را گویند که بچه شش هفت‌ساله خود را همه‌جا همراه ببرد و گمان کند همان محبتی را که خودش با آن بچه دارد همه‌کس نیز دارد. این صفت از جهل بسیط ناشی شود» (کتیرایی، ۱۳۴۹: ۸۶). در فارسی تاجیکی نیز واژه dabang علاوه بر معنی «ظرف» به معنی «آدم بی‌کار و بی‌عار» نیز به‌کار می‌رود (نک. حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱۲۶۶/۲). همچنین، این اصطلاح به‌صورت دبنگوز /dabanguz/ و تبنگوز /tapanguz/ به معنی «نادان، احمق» به‌کار رفته است. ظاهراً این صورت‌های اخیر معنا و مفهومی توهین‌آمیزتر از صورت «دبنگ» داشته است. در مرآت‌البله‌اء «دبنگوز» این‌گونه تعریف شده است: «بر وزن کفن‌دوز. کسی را گویند که در کوچه مردم را به صحبت گیرد و پشت سر خود اندازد تا جنجال و جمعیت او به نظر آید. این صفت مرکب از دها و تکبر است» (کتیرایی، ۱۳۴۹: ۸۵، ۸۶).

دبه: ظاهراً نام این ظرف نیز به سبب گردی و مجوف بودن در دشنام‌ها به‌کار رفته است. این واژه نیز به‌تهایی به معنی دشنام به‌کار نرفته است، و فقط در ترکیب با ستاک چند فعل به‌کار می‌رود. البته این چند واژه که در آنها واژه «دبه» به‌کار رفته به نوعی دشنام به‌شمار نمی‌آیند، بلکه صفتی منفی برای شخص متصف به آن در نظر گرفته می‌شود. از جمله این اصطلاحات است: «دبه‌باز» که به‌صورت «دبه‌درآر» و در گیلکی به‌صورت «دبه‌گیر» (پاینده ۱۳۶۶: ۱۷) رواج دارد. این اصطلاح صفت کسی است که در معامله جر می‌زند و بر سر قول و قرار خود نمی‌ماند. در مرآت‌البله‌اء «دبه‌درآر» این‌گونه تعریف

شده است: «کسی را گویند که فنجان چای نصف کرده باشد و گوید رنگش کم است و چون چای سرش ریزند گوید قندش کم است. این صفت مرکب از حرص و طمع است» (کتیرایی ۱۳۴۹: ۸۶).
کاسه: برخلاف دیگر ظروف که به سبب گردی یا توخالی و گشادبودن در دشنام‌ها به کار رفته‌اند و غالباً بار معنایی جنسی از آنها استنباط می‌شود، از دشنامی که با واژه «کاسه» ساخته شده است چنین مفهومی بر نمی‌آید. نام این ظرف نیز به تنهایی برای دشنام‌دادن به کار نرفته و فقط در ترکیب با ستاک فعلی «لیس» برای ناسزاگفتن به کار رفته است. به‌طور کلی، اصطلاح «کاسه‌لیس» در اصل در اشاره به مردم گرسنه و فقیر به کار می‌رفته است که از فرط گرسنگی آنچه در ته کاسه باقی مانده بوده را با انگشت و زبان خود می‌لیسیده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل کاسه‌لیس). به‌عنوان ناسزا این اصطلاح در فرهنگ‌ها چنین تعریف شده است: مردم دون‌همت و خوش‌آمدگویی را گویند (برهان، ۱۳۴۳: ذیل کاسه‌لیس). کنایه از متملق بی‌شخصیت، چاپلوسی که به هر حقارت تن در دهد (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۱۳۰). البته احتمال دارد «کاسه‌لیس» در مشابهت با برخی از دشنام‌های رکیک که با ستاک فعلی «لیس» به کار رفته‌اند معنای چاپلوس و خوش‌آمدگویی را یافته باشد.

۲-۳ ابزارهای مربوط به خانه و وابسته‌ها

در این بخش از ابزارهایی نام می‌بریم که در خانه استفاده می‌شوند اما از دسته ظروف نیستند. همچنین به ابزارهای دیگر نیز اشاره می‌کنیم که لزوماً کاربرد آنها مربوط به خانه نیست اما در خانه نیز قابلیت استفاده دارند. آنچه سبب شده تا نام این ابزارها برای توهین و ناسزاگفتن به کار رود از یک‌سو دم دست بودن و بی‌ارزش بودن آنهاست و از سوی دیگر، به سبب کاربردهای چندگانه‌ای است که این ابزارها می‌توانند داشته باشند.

آفتابه: عمده‌ترین دلیلی که سبب شده است تا نام این وسیله برای توهین به کار رود، بی‌ارزش بودن و کاربرد آن است^۱. این واژه به تنهایی مفهوم ناسزا ندارد و در ترکیب با واژه‌های دیگر برای توهین و ناسزاگفتن به کار می‌رود. از جمله اصطلاحات توهین‌آمیز ساخته شده با این واژه است: «آفتابه‌دزد»، این اصطلاح عموماً در اشاره به اشخاص دون‌پایه به کار می‌رود که در انجام هرکاری به پست‌ترین گونه عمل می‌کنند. در فرهنگ‌ها این اصطلاح چنین تعریف شده است: دزد اشیاء کم‌بها (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل دزد)، دزدی که دون‌همت است و به ربودن چیزهای کوچک و پیش‌پا افتاده قناعت می‌کند، دزد حقیر و مفلوک، آنکه حتی در بزهکاری نیز دون‌همتی خود را آشکار می‌کند (شاملو، ۱۳۷۸ الف: ۵۵۱). در مثل است «گنه گر می‌کنی باری، کبیره» یعنی حتی در گنهکاری نیز بلند نظر باید بود و «آفتابه‌دزدی»

۱. به‌عنوان نمونه در مثل می‌گویند «آفتابه اگر از تپالاس، باز جاش تو خلاس» که کنایه به تغییرناپذیر بودن طبع شخص است (شاملو، ۱۳۸۰: ۸۲۳).

پست‌ترین نوع سرقت است (شاملو، ۱۳۷۹ ج: ۲۱۷۱). «آفتابه‌آب‌کن»، این اصطلاح که گونه‌های دیگر آن «آفتابه‌دار» و «آفتابه‌بردار» است، در اشاره به کسی به کار می‌رود که با چاپلوسی و تملق برای رضایت مقام بالاتر از خود و رسیدن به منافع شخصی، مرتکب اعمال پست و حقیرانه می‌شود (نک. صادقی، ۱۳۹۲: ۸۰۶/۱). این اصطلاح در اصل در اشاره به کسی به کار می‌رفته که در قصر پادشاهان و خانه بزرگان مسئول پُرکردن آفتابه و نظافت مستراح بوده‌است و به همین دلیل برای دشنام به کار رفته‌است. همچنین، ناسزای «آفتابه توپُر»، به شخص دارای شکم برآمده گفته می‌شود (شاملو، ۱۳۹۵: ۴۰۱). در این ناسزا فرد را به یک شیء بی ارزش تشبیه کرده‌اند و ظاهراً برآمدگی میان آفتابه مدنظر بوده‌است. از این لحاظ، هم ویژگی ظرف‌گونه «آفتابه» و هم پستی و بی‌ارزشی آن مدنظر دشنام‌دهنده است. همچنین ناسزای «آفتابه دِم خَلا»، به فرد بی‌شخصیتی گفته می‌شود که به تفرعن و تفاخر دست خود را به کمر می‌زده‌است (شاملو، ۱۳۷۸ الف: ۲۴۴۸). این ناسزا نیز مانند «آفتابه توپُر»، هم به ظاهر آفتابه اشاره دارد و هم به پستی و بی‌ارزشی آن.

خاک‌انداز: این وسیله از ابزارهای پُرکاربرد در خانه بوده‌است و عموماً زنان خانه با آن سروکار داشته‌اند. این ابزار نیز به‌تنهایی برای توهین و ناسزا به کار نرفته‌است و عموماً با واژه‌های دیگر ترکیب شده و به‌عنوان ناسزا به کار رفته‌است. نام این ابزار فقط در ترکیب با دو واژه‌ای که مخصوص زنان است به‌عنوان ناسزا به کار می‌رود. یکی در ترکیب با واژه «آبجی» در اصطلاح «آبجی خاک‌انداز» و دیگری در ترکیب با واژه «خاله» در اصطلاح «خاله‌خاک‌انداز». این دو اصطلاح تقریباً هم‌معنی‌اند و در اشاره به اشخاص فضولی به کار می‌رود که در هر امری دخالت یا اظهار نظر می‌کنند. در فرهنگ‌ها این دو اصطلاح چنین تعریف شده‌اند: زن فضول و خبرچین که در هر جا سر کند و از این خانه به آن خانه خبر برد (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۴). همچنین، زنی که کار اصلی او دلالتگی و واسطه‌محبت شدن، پیام‌آوردن و پیغام‌بردن یا انداختن عشق‌های ممنوع یا غیرممنوع است (شاملو، ۱۳۷۸ الف: ۱۹۰) زنی که خود را در داخل صحبت و مکالمه این و آن بیندازد و فضولی پیشه کند (امینی، ۱۳۳۹: ۲۱۹).

دست‌مال: نام این وسیله به‌سبب کاربردش به‌صورت کنایی برای توهین و ناسزا به کار می‌رود. برخلاف نام دیگر ابزارها، نام این وسیله به‌تنهایی نیز برای توهین و دشنام‌دادن استفاده می‌شود. اما مانند نام دیگر ابزارها در مقام دشنام غالباً در ترکیب با واژه‌های دیگر به کار می‌رود. اصطلاحات ساخته‌شده با این واژه غالباً در اشاره به اشخاص زبون و چاپلوسی به کار می‌رود که برای پیشبرد امور خود به تملق‌گویی روی می‌آورند. از جمله اصطلاحات ساخته‌شده با این واژه می‌توان به این موارد اشاره کرد: «دست‌مال‌ابریشمی» و «دست‌مال‌به‌دست». در فرهنگ‌ها این واژه و ترکیبات آن در دشنام‌ها چنین تعریف شده‌است: کنایه از گرفتار، اسیر و زبون باشد (برهان قاطع، ۱۳۴۲: ذیل دست‌مال)، ملعبه (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل دست‌مال). اصطلاح «دست‌مال‌ابریشمی» نیز به این معنی آمده‌است: آن‌که تملق و

چاپلوسی را با ظرافت و هنرمندانه انجام می‌دهد. اصطلاح «دستمال ابریشمی برداشتن» نیز به معنی «آهنگ چاپلوسی و تملق کردن» است (شاملو، ۱۳۷۹ الف: ۵۵).

کیسه: نام این وسیله نیز به سبب کاربردش در دشنام‌ها رایج شده است. کاربرد این واژه در دشنام‌ها از یک سو به سبب ارزشمند بودن این وسیله و از سوی دیگر به سبب تغییر کاربرد و معنای این واژه و در واقع بی‌ارزش بودن در دشنام‌ها به کار رفته است. مفهوم ارزشمندی آن به سبب آن بوده که در گذشته برای نگهداری پول و جواهرات به کار می‌رفته و با توجه به این کاربرد اصطلاح «نوکیسه» از روی آن ساخته شده است که در اشاره به اشخاص تازه به دوران رسیده به کار می‌رود. اما امروزه دیگر «کیسه» معنی وسیله نگهداری پول و جواهرات را ندارد و عمدتاً در مفهوم وسیله‌ای برای نگهداری توده‌ای از اقلام به کار می‌رود.

۲-۴ آلات قمار و سرگرمی

از آنجاکه به طور کلی قمار و قماربازی امری مذموم و ناشایست بوده و هست، واژه‌های مربوط به این حوزه قابلیت استفاده به عنوان توهین و دشنام را به خوبی دارد. دشنام‌ها یا ناسزاهایی که با نام ابزارهای قمار یا وسایل مربوط به آن ساخته شده است به سبب آنکه غالباً با نیرنگ و فریب همراه بوده است برای خطاب کردن افراد نیرنگ‌باز و دروغ‌گو به کار می‌رود. همچنین، برخی از واژه‌های این حوزه مربوط به هنرهای نمایشی بوده است که غالباً افراد فرودست به آن می‌پرداخته‌اند و به نوعی با فریب و تردستی همراه بوده است. بنابراین، ناسزاهایی که به این حوزه مربوط است تقریباً همه به عمل دروغ‌گویی، نیرنگ‌بازی و فریب‌کاری مربوط است و افراد متصف به آن دارای این صفات هستند. نکته دیگر آنکه ناسزاهای مربوط به این حوزه همه جزء واژه‌های مرکب و ترکیبی از یک پایه و ستاکِ حال «باز» هستند. ناسزاهای ساخته شده با واژه‌های مربوط به حوزه قمار از درجه رکاکت کمتری نسبت به دیگر حوزه‌ها برخوردارند و برخی از آنها به کرات در افواه استفاده می‌شود. در اینجا به برخی از ناسزاهای این حوزه اشاره می‌کنیم.

تسمه‌باز: این ناسزا مرکب از صورت پایه‌ای «تسمه» و ستاکِ حال «باز» است. در واقع، این ناسزا برگرفته از عمل تسمه‌بازی بوده است که معرکه‌گیران دوره‌گرد انجام می‌داده‌اند و با فریب و تردستی همراه بوده است. البته در فرهنگ‌ها آن را مرتبط با قمار نیز دانسته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل تسمه‌بازی). این اصطلاح با «دوالک‌باز» هم‌معناست و برای نامیدن اشخاص حيله‌گر (شاملو، ۱۳۷۸ ب: ۳۲۷)، دغاباز و فریبکار (دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل تسمه‌باز) به کار می‌رود.

جام‌باز: هرچند این اصطلاح مستقیماً به حوزه قمار و سرگرمی مربوط نیست، به دلیل آنکه عمل «جام‌بازی» با نیرنگ و فریب همراه است و ستاکِ حال «باز» در این اصطلاح آمده است، آن را در این حوزه آورده‌ایم. واژه «جام» در این اصطلاح به جام یا گویی اشاره داشته که جن‌گیران بر آن خطوط و

نشانه‌های ناخوانا را می‌نوشته‌اند و به‌عنوان وسیله جن‌گیری استفاده می‌کرده‌اند. از آنجاکه عموماً جن‌گیران را شیاد و حقه‌باز به‌شمار می‌آورند، اصطلاح «جام‌باز» نیز در خطاب به اشخاص حقه‌باز و نیرنگ‌باز به‌کار رفته‌است. در فرهنگ‌ها این اصطلاح چنین تعریف شده‌است: حقه‌باز، متقلب (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل جام‌باز)، کسانی به نام جن‌گیر که وسیله شیادی‌شان «جامی» است، همچنین شیادانی که از زیر جام ظاهراً خالی چیزهایی بیرون می‌آورند (شاملو، ۱۳۹۵: ۵۰۹).

چاچول‌باز: ظاهراً در این اصطلاح واژه «چاچول» به معنی «استخوان قاب‌گوسفند» است که با آن قمار می‌کنند و با این معنی در گویش گیلکی رحیم‌آباد ضبط شده‌است (نک. پاینده ۱۳۶۶: ۴۱۶). علاوه‌بر این، در قیاس با «حقه‌باز»، «دوالک‌باز» و «تسمه‌باز» (هر سه مرتبط با ابزار قمار) شاید بتوان «چاچول» را ابزار قمار در نظر گرفت. علاوه‌بر صورت بالا، این اصطلاح و عمل مربوط به آن با صورت‌های آوایی متفاوتی در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی رایج است: کرمانشانی: /čâčula.bâzi/ (لیمویی، ۱۳۹۰: ۱۰۱) یزدی: /čâčula.bâz/ (افشار، ۱۳۹۰: ۱۰۳) و سمنانی: /čâčul.vâz/ (پژوم‌شریعی، ۱۳۸۷: ۳۲۱). این اصطلاح در فرهنگ‌ها چنین تعریف شده‌است: حقه‌باز، شیاد، شارلاتان، حيله‌گر (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل چاچول‌باز)، طرّاز، متقلّبی که برای رسیدن به منظور خود به انواع و اقسام حيله‌ها متوسل می‌شود (شاملو، ۱۳۷۸: ۳۲۸)، شیاد، زبان‌باز (نجفی، ۱۳۷۸: ۴۰۲). در مرآت‌البله‌اء «چاچول» این‌گونه تعریف شده‌است: «بر وزن شاقول کسی را گویند که از خودش کاری ساخته نشود ولی ارباب رجوع بسیار دور خود جمع کند که کار آنها در پیش دیگران صورت دهد و این صفت از حيله ناشی شود که از فروع صفت جریزه‌است» (کتیرایی، ۱۳۴۹: ۸۱). گفتنی است علاوه‌بر صورت «چاچول‌بازی» که به عمل «چاچول‌باز» اشاره دارد، صورت «چاچول‌سازی» نیز در فارسی با همان معنی «چاچول‌بازی» رواج دارد (انوری ۱۳۸۲: ذیل چاچول‌سازی)، اما صورت «چاچول‌ساز» در فارسی به‌کار نرفته‌است.*

چارخانه‌باز: صورت پایه این اصطلاح، یعنی «چارخانه» به پارچه‌ای اشاره دارد که دارای نقش‌های مربع‌شکل است؛ به عبارت دیگر همان پارچه شطرنجی (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل چارخانه). این واژه به‌تنهایی به معنی «هرکس که تجاوز از شأن و حد خود کند» نیز به‌کار رفته‌است (نقیسی، ۱۳۵۵: ذیل چارخانه). به‌هرروی، به‌نظر می‌رسد این واژه به معنی پارچه یا تخته‌ای بوده که بر روی آن قمار می‌کرده‌اند. اصطلاح «چارخانه‌باز» در معنی ناسزا مترادف «دودوزه‌باز» است. به معنی ریاکار و دورو و آن که برای حصول مقصود از زیر پا نهادن هیچ اصل اخلاقی پرهیز نمی‌کند (شاملو، ۱۳۷۸: ۳۲۸). حقه‌باز: در این اصطلاح واژه «حقه» به معنی جعبه یا ظرفی است که شعبده‌بازان در هنگام شعبده‌بازی از آن استفاده می‌کرده‌اند (شاملو، ۱۳۷۸: ۴۹۱). پرتوی به نقل از دکتر محمدعلی احسانی طباطبایی، معتقد است که سابق بر این کعبتین را در طاس یا حقه‌ای می‌انداختند و حرکت

می‌دادند که شائبهٔ تقلب نباشد و تصور نشود که کعبتین مطابق دلخواه بر زمین نقش شود. «لفظ حقه‌بازی هم از این اصل پیدا شده، زیرا عده‌ای طرار و مردمان زرنگ بوده‌اند که با وجودی که کعبتین را در حقه می‌ریختند بلد بودند طوری با حقه بازی کنند که کعبتین مطابق دلخواه خودشان بر زمین بنشینند و این مردم را بازیگران حقه، یا حقه‌بازان می‌گفتند که کم‌کم تلفظ حقه‌بازی به معنای طراری و شعبده‌بازی و چشم‌بندی و شارلاتانی مصطلح شده است» (پرتوی‌آملی، ۱۳۶۹: ۴۰۶). به‌هرروی، چه این اصطلاح را مربوط با قماربازی و چه مربوط با هنرهای نمایشی بدانیم، وجه ممیزهٔ آن فریب‌کاری و نیرنگ‌بازی است که سبب شده تا این اصطلاح برای افراد نیرنگ‌باز و فریب‌کار به‌کار رود. در فرهنگ‌ها این اصطلاح چنین تعریف شده است: نیرنگ‌ساز، مگّار، قلاش (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۳۷۳). ذیل حقه‌باز، شعبده‌باز، شارلاتان (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۱۰۱)، حیل‌گر، دغل (نجفی، ۱۳۷۸: ۴۹۷).

دوالک‌باز: صورت پایهٔ این اصطلاح، یعنی «دوالک» صورت دیگری برای واژهٔ دوال یا همان تسمه یا بند چرمی است. از این رو، این اصطلاح مترادفی برای اصطلاح «تسمه‌باز» است. این اصطلاح با صورت «دوال‌باز» نیز رایج است و به عملِ شخصِ دوال‌باز یا دوالک‌باز، «دوال‌بازی» یا «دوالک‌بازی» می‌گویند. در برخی از گویش‌های ایرانی مانند گویش سگزی یا سیستانی، این اصطلاح به صورت /dâl.bâz/ به همان معنی «نیرنگ‌باز، مکار» به‌کار می‌رود (محمدی‌خمک، ۱۳۷۹: ۱۸۲). در فرهنگ‌ها این اصطلاح چنین تعریف شده است: حیل‌گر، فریب‌کار (شاملو، ۱۳۷۸: ۳۲۸).

سه‌خال‌باز: واژهٔ «خال» در این اصطلاح به نگارهای واقع بر ورق‌های بازی چون «تک‌خال»، «خال خشتی» و «خال‌گشیزی» اشاره دارد (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۳۷۳). ذیل خال. جمال‌زاده (۱۳۴۱: ۷۰) نیز این اصطلاح را مرتبط با قمار دانسته است. این اصطلاح نیز مانند سایر ناسزاهای این حوزه در اشاره به اشخاص مکار و حیل‌گر به‌کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۳: ۱۳۷۳). ذیل سه. همچنین «سه‌خال‌بازی» یا «خال‌بازی» یا «خال‌سیاه‌بازی» نوعی تردستی است که کلاه‌برداران با استفاده از دو ورق بازی سیاه و یک قرمز، با طمع‌کاران یا ساده‌دلان شرط‌بندی می‌کنند (شاملو، ۱۳۷۸: ۴۶۲).

شامورتی‌باز: معنی و تبار جزء نخست این اصطلاح، یعنی «شامورتی» به‌درستی مشخص نیست. دهخدا (۱۳۷۳: ۱۳۷۳) ذیل شامورتی معتقد است «شامورتی» یک دشنام ارمنی است و در اصل ظرفی با سوراخی چند در اطراف و محتوی آب بوده که با دستور حقه‌بازان هرگاه می‌خواستند از او آب می‌ریخت و چون نمی‌خواستند آب می‌ایستاد. شاملو «شامورتی» را کلمهٔ مرکبی برگرفته از زبان ارمنی به معنی «سگ‌توله» یا «پدرسگ» می‌داند که ظاهراً تهرانی‌ها از آن معنی شعبده و چشم‌بندی و تردستی را گرفته‌اند و به قوطی مخصوص شعبده‌بازان، «قوطی شامورتی» گفته‌اند. همچنین، شاملو احتمال می‌دهد یکی از شعبده‌بازان معروف آن زمان (مثل لوطی غلامحسین) این دشنام ارمنی را شنیده و آن را اشتباهاً معادل «حرامزاده» پنداشته و برای نام‌گذاری این دست از تردستی‌های خود مناسب یافته و از این

راه سبب رواج آن شده است (شاملو، ۱۳۷۸: ۴۹۴). این اصطلاح نیز مانند دیگر ناسزاهای مربوط به قماربازی به معنی «حیله‌گر، حقه‌باز» است.

۲-۵ ادوات جنگی

ابزارهای مربوط به جنگ و سپاهیان نیز به دلیل کاربرد گسترده قابلیت استفاده کنایی به عنوان دشنام را داشته است. نام این ابزارها نیز به تنهایی برای دشنام و توهین به کار نمی‌رود و معمولاً در ترکیب با نام‌های دیگر برای متصف کردن دیگران به یک صفت ناپسند به کار می‌رود. به دلیل آنکه این ابزارها وسیله جنگ بوده است و کاربران آن نظامیان بوده‌اند که متصف به زور و نیرو بوده‌اند، اولین کاربرد کنایی واژه‌های این حوزه برای دشنام‌دادن در اشاره به اشخاص زورگو و قدرت طلب است که به قوانین مرسوم پایبند نیستند و خلاف عرف رفتار می‌کنند. اصطلاحاتی که با این ویژگی از ابزارهای جنگی ساخته شده است به نوعی از رکاکت کمتری برخوردارند و از این رو امکان استفاده از آنها در میان عامه مردم به راحتی امکان پذیر است. ویژگی دیگری که در ابزارهای این حوزه دیده می‌شود و از آن برای ساختن دشنام بهره برده‌اند ویژگی ظاهری برخی از این ادوات و به ویژه بلندی، عمودی و سفت بودن آنها است که به طور کنایی این قابلیت را به وجود آورده تا به اندام تناسلی تشبیه شوند و بدین ترتیب دشنام‌هایی که رنگ و بوی جنسی دارند نیز از آنها ساخته شود. همچنین، ویژگی دیگری که در دشنام‌های ساخته شده با ابزارهای این دسته دیده می‌شود نوعی فریب و نیرنگ است که احتمالاً متأثر از آن است که گاه نظامیان که استفاده‌کنندگان این ابزارها بودند به چیزی تظاهر می‌کردند که در آنها وجود نداشته است و به همین سبب برخی از دشنام‌های ساخته شده با ابزارهای نظامی به اشخاص متظاهر و فریب‌کار اشاره دارد. دشنام‌ها و ناسزاهای ساخته شده با ادوات جنگی از این قرار است:

چماق‌لو: همان‌گونه که پیداست، این واژه از دو تکواژ «چماق» و پسوند «لو» تشکیل شده است. پسوند «لو» از پسوندهای زایای زبان ترکی است و مفهوم معیت و دارندگی و نسبت را می‌رساند. این اصطلاح که هم‌تا و مترادف واژه‌های «چماق‌دار» و «چماق‌زن» است، در اصل اشاره به اشخاص حکومتی‌ای داشته که با توسل به ضرب و شتم مخالفان را سرکوب می‌کرده و شرایط را آرام می‌کرده‌اند. همین ویژگی باعث شده است تا این صفت برای اشاره به اشخاص زورگو و باج‌گیر و قلدر به کار رود که فقط به خود و منافعشان می‌اندیشند و اهل تعامل و گفت‌وگو نیستند. از روی همین واژه اصطلاحات دیگری نیز ساخته شده است که به نوعی مفهوم توهین را دارد و به کسی اشاره می‌کند که اهل گفت‌وگو نیست. از جمله این اصطلاحات است: «باباچماق‌لو» که به شخصی اشاره دارد که راهی برای گفت‌وگو و مذاکره باز نمی‌گذارد (شاملو، ۱۳۹۳: ۳۷۲ و ۳۷۳)، «مجتهدچماق‌لو» که در اشاره به عالمی به کار می‌رود که از علم و دانش کافی برخوردار نیست، اما به زور زیردستان و هواخواهانی که دارد سعی می‌کند بر امور مسلط شود (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل چماق‌لو).

ششلول‌بند: این اصطلاح که به‌صورت «شیشلول‌بند» نیز رایج است مرکب از دو واژه «ششلول»، نوعی سلاح کمربندی و ستاک حال «بند» است. این اصطلاح به‌صورت کنایی و به‌عنوان ناسزا در اشاره به فرد زورگو و قلدر به‌کار می‌رود. در واقع، کاربرد این اصطلاح به‌عنوان ناسزا مرتبط به ویژگی قدرت‌طلبی و سلطه‌خواهی‌ای است که در افراد استفاده‌کننده از این ابزار جنگی دیده می‌شود.

قلچماق: این اصطلاح مرکب از دو واژه ترکی «قول» به معنی «بازو» و «چماق» است و از این رو به کسی گفته می‌شود که دارای بازوان قوی و نیرومند است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل قلچماق). بنابراین، غالباً افراد گردن‌کلفت و بکه‌بزن را با این اصطلاح خطاب می‌کنند (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۰۹۴). اما در فرهنگ‌ها معنی کنایی دیگری نیز برای آن ذکر کرده‌اند که دشنام به‌شمار می‌آید. در لغت‌نامه‌ی دهخدا به نقل از آندراج، قلچماق به معنی «مرد شهوت‌پرست» و «اوباش» آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل قلچماق). دو معنی اخیر این اصطلاح را می‌شود دشنام به‌شمار آورد و با توجه به اینکه چماق کنایه از آلت تناسلی مرد نیز است (نک. شاملو، ۱۳۹۳: ۳۷۱) می‌توان نوعی از رکاکت را نیز برای آن قائل شد.

قلیچ‌زن: این اصطلاح مرکب از صورت پایه «قلیچ»، واژه‌ای ترکی به معنی «شمشیر»، و ستاک حال «زدن» است؛ بنابراین لفظاً به معنی «شمشیرزن» است. در فرهنگ‌ها اصطلاح «قلیچ‌زدن»^۱ را به معنی «حقه‌زدن، فریب‌دادن» آورده‌اند (معین، ۱۳۸۸: ذیل قلیچ‌زدن) و آن را معادل با اصطلاح «احلیل‌زن»^۲ دانسته‌اند (شاملو، ۱۳۷۹ الف: ۴۵۲). از این رو می‌توان گفت در اینجا به نوعی شمشیر به آلت تناسلی مردانه تشبیه شده است و اصطلاح «قلیچ‌زن» علاوه بر معنی «حقه‌باز» معنی ضمنی جنسی را نیز در خود دارد و نوعی از رکاکت از آن استنباط می‌شود.

قمپز درگن: (ایضاً با نگارش قنیز، غنیز و غمپز) در تداول به معنی سخت‌لاف‌زن و کسی که فخر و مباحثات بی‌مورد می‌ورزد یا دعوای دروغین می‌کند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل قمپز و غنیز) و معادل چسی آمدن است (شهری، ۱۳۸۴: ۲۴۵). به همین معنای اخیر و به‌صورت قنیز و قنیزی: کسی که قنیز در کند (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۳۰۹ و ۳۴۰) و مُقمپز؛ معادل با دشنام بر مامگوزید (شاملو، ۱۳۷۸ ب: ۹۳۳) و به معنای خودخواه و خودپسند (اشتقاق قیاسی و به سبب اشتقاق عربی از قمپز) مستند شده است (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۴۰۳). به‌صورت جمله «تمپوز در نکن» به معنی حرف‌گنده‌گنده‌زن، نیز کاربرد دارد (سنندجی، ۱۳۶۶: ۵۲۴). در واژه‌نامه‌ها اشاره‌ای به معنای واژه قمپز نشده، لیکن پرتوی آملی در ریشه‌شناسی مثل‌ها آن را به معنی توپ توخالی در کردن در زمان پادشاهی عثمانی برای ترساندن سپاه ایرانی و صورت تغییر یافته قپوز آورده است (پرتوی آملی، ۱۳۵۶: ۹۲۰ و ۹۲۱). با اینکه دهخدا واژه قپوز را به معنای آلت موسیقی آورده (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل قپوز)، لیکن در سفرنامه موسیو بهلر در دوره

۱. صورت دیگری از قلیچ.

۲. به معنی آلت تناسلی مرد (نک. معین، ۱۳۸۸: ذیل احلیل).

ناصری در رابطه با جغرافیای رشت و مازندران، ارتباط واژه قپوز با توپ جنگی در جمله «توپ دوازده پوند که دوتای آن از قپوز چهارده پوند باشد» و عبارت «قپوز دوازده پوند» در کنار فهرست واژه‌های نظامی مشخص است (بهلر، ۱۳۵۶: ۴۷). در مکتوبات مربوط به ناحیه کردستان در حوالی قرن سیزدهم هجری نیز این واژه در اشاره به ادوات نظامی به کار رفته است. از جمله می‌توان به عراده قپوز (حیرت سجادی، ۱۳۸۱: ۸۰)، دو عراده توپ و قوپوز (افشار و دریاگشت، ۱۳۸۲: ۵۸ و ۶۲) و گلوله قپوز (مردوخ کردستانی، ۱۳۷۹: ۴۱۹) اشاره کرد. واژه قپوز به تتهایی نیز در نوشته‌های سده سیزدهم هجری در آثار فتح‌الله خان شیبانی (۱۲۰۴-۱۲۶۹ خورشیدی) در میان ادوات نظامی ذکر شده است: «... زرآدخانه و توپ و تفنگ و قمپز و خمپاره و شمشیر و سرنیزه و کوس و دهل و شیپور و باروت و فشنگ سخن گفت» (شاه‌نظری، ۱۳۹۳: ۷۶۷). بنابراین ارتباط قپوز در کردن با موضوع «توپ خالی در کردن» منطقی و مستند به نظر می‌رسد، به‌ویژه مقایسه شود با عبارت تمسخری «خالی بند»^۱ به معنای ادعاکننده توخالی و لاف‌زننده بی‌اساس (نجفی، ۱۳۷۸: ۵۱۶) که ناشی از بستن غلاف خالی و بدون تفنگ نیروهای نظمیه به کمر، به دلایل کمبود مهمات یا ملاحظات امنیتی بوده است (عاقلی، ۱۳۶۹: ۵۷۵).

نیزه‌باز: این اصطلاح تقریباً معادل اصطلاح «تیغ‌زن» است و در فرهنگ‌ها اشاره به اشخاص شیاد و اخاذی دارد که با فریب و زرنگی مال یا دارایی اشخاص را به رایگان تصاحب می‌کنند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل نیزه‌باز). مستوفی آورده است که در ادوار قدیم اشخاصی را که با استفاده از سادگی مردم، نیزه‌ای به دست گرفته و خود را به شکل امام شهید درمی‌آوردند و با معرکه‌گیری پولی می‌گرفتند، نیزه‌باز می‌گفتند و «نیزه‌بازی» کنایه از گدائی به‌عنوان سیدبودن یا ملا و اهل علم بودن است (به نقل از شاملو، ۱۳۷۸: ۳۲۹). علاوه بر این صورت، این اصطلاح به صورت «نیزه‌بندکن» و به معنای تیغ‌زن و چیزی را از کسی به ضرب و وقاحت گرفتن نیز رایج بوده است (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۴۳۱). از لحاظ مترادف نیزه و تیغ، با اصطلاح «دوتیغه‌باز» نیز قابل قیاس است که اصطلاح اخیر به معنی کسی است که از هر دو سو بهره می‌جوید و مترادف شریک دزد و رفیق قافله است (شاملو، ۱۳۷۸: ۱۱۱). علاوه بر این، نیزه در ناسزای «علی نیزه» به معنی «مرد بسیار درازقد» نیز به کار رفته است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۰۳۰) که در واقع اشاره به بلندی این ابزار دارد.

قداره‌بند: (ایضاً با نگارش غداره‌بند یا به شکل قداره‌کش) به معنی کسی که قداره به کمر می‌بندد و مجازاً به معنی آن کس که با توسل به زور به مقاصد خود می‌رسد (عمید، ۱۳۸۹: ذیل قداره‌بند) و کنایه از زورگو، متجاوز و باج‌گیر است. همچنین «قداره‌بستن برای کسی» کنایه از قصد جان کسی را داشتن

۱. موردی مانند خالی‌بند با اینکه به ابزار جنگی مرتبط است، جنبه دشنام ندارد و بیشتر برای مزاح و تمسخر به کار می‌رود، لذا به صورت جداگانه مدخلی برای آن در نظر گرفته نشد.

است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۰۷۹). واژه‌قدا ره، به معنی پیکان نیزه و نوعی شمشیر (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل غدا ره) و مرتبط به لغت کتاره /ka.tā.ra/ و دخیل از کلمه سنسکریت -kattāra به معنای «چاقوی قصابی» و «خنجر» است. (حسن دوست ۱۳۹۳: ۴/۲۱۳۴). مشابه قدا ره بند، ترکیبات چاقوکش، شوشکه بند /شوشکه کش و قمه بند نیز معنای تلویحی زورگو دارند و با ابزارهای ستیز ساخته شده‌اند. این موارد نیز ممکن است با نوعی از تأکید و در بافت‌هایی خاص دشنام‌های مرتبط با ابزارهای جنگی محسوب شوند، لیکن به سبب اختصار و ندرت شواهد کاربرد دشنام‌گونه آنها، از تشریح این موارد خودداری شد.

۲-۶ ابزارهای مربوط به زین و یراق چارپایان

علاوه بر آنکه نام چارپایان در فرهنگ‌ها و زبان‌های متفاوت برای دشنام‌دادن در گفت‌وگوها به کار رفته است، نام ابزارها و وسایلی که مرتبط با چارپایان است نیز به‌طور کنایی برای توهین و دشنام‌دادن رواج دارد. نکته درخور توجه در این باره این است که برخلاف آنکه نام چارپایان که به تنهایی برای دشنام‌دادن به کار رفته است، دشنام‌ها و ناسزاهای ساخته شده با نام زین و یراق و ابزارآلات مربوط به چارپایان غالباً مرکب هستند و از نام این ابزارها و یک واژه دیگر تشکیل شده‌اند. دشنام‌های ساخته شده در این حوزه غالباً به مفهوم بی شرمی، بی بندوباری و بی حیایی است که همراه با نوعی زرنگی و حقه‌بازی است. امروزه دشنام‌ها یا ناسزاهایی که به این حوزه تعلق دارند اگر اجزای آن برای عامه مردم به لحاظ معنایی تیره باشد به‌طور عام استفاده می‌شود (مانند «قالتاق»)، اما اگر به لحاظ معنایی جزء پایه روشن و شفاف باشد در کاربرد آن مانند سایر دشنام‌ها نوعی محدودیت وجود دارد (مانند «پالان ساییده»). از جمله ناسزاهای ساخته شده با واژه‌های این حوزه موارد ذیل است:

افسارگسیخته: به فرد لابلایی و بی بندوبار گفته می‌شود (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل افسارگسیخته) و در ترکیب افسارسرخود به معنی دارنده آزادی بی حد و مرز است (نجفی، ۱۳۷۸: ۷۴). به‌طور کلی از ترکیب واژه‌هایی مانند «افسار، لجام، دهنه، عنان، رسن و مهار» با «گسیخته، گسسته، آهخته، پاره شده، بریده و سرخود» یا در ترکیب با «بی، بدون، بد، سخت و ترش» مفاهیمی مستفاد می‌شود که تا حدودی توهین‌آمیز (و نه الزاماً دشنام‌گونه) است، مانند افسارگسیخته^۱. توضیح آنکه افسار معمولاً بندی از جنس چرم است که به سر و گردن اسب، الاغ و مانند آن‌ها می‌بندند (انوری، ۱۳۸۲، ذیل افسار). «افسار

۱. افسارسرخود، افسارگسسته، فسارآخته، دهنه سرخود، مهارگسسته، لگام گسیخته، گسسته لگام، عنان بریده، رسن بریده، رسن گسسته، بی لجام/لگام، بدلگام، بی افسار، گسسته عنان، عنان پاره شده، بی فسار، بی مهار، ترش لگام، سخت لگام و غیره. برای برخی از این ترکیبات علاوه بر معنای یادشده، مفهوم سرکش و بداخلاق نیز در واژه‌نامه‌ها آمده است. صرفاً در ترکیب سست عنان، معنی تبیل و کاهل وجود دارد که معنای دشنام‌گونه ندارد.

سرخود بودن» با دشنام‌هایی مانند گورخر امین‌دوله و گورخر عبدالله خان، هم‌معنا است و اشاره به فردی دارد که به میل و دلخواه خود رفتار می‌کند، جواب‌گوی کسی نیست و حدود خودی را نمی‌شناسد. در ترکیب با واژه خر در عبارت «مثل خر افسارگسیخته» بار توهین آن افزایش یافته و به معنای ول و بی‌هدف است. برخلاف افسارگسیخته، افسار بر کسی نهادن به معنی تحمیق دیگری است و در عبارت کنایی و عامیانه «خرش کن، افسار بیار سرش کن» متداول است (شاملو، ۱۳۷۹ الف: ۶۳۱، ۶۳۲ و ۶۳۳). در واقع، دشنام افسارگسیخته اشاره به بی‌مربی بارآمدن^۱ و نبود قیدوبند بر رفتار و آداب فرد دارد و با تشابه او به حیوانی که بر آن افسار می‌زنند، میزان توهین‌آمیز بودن آن افزایش یافته است.

بخوبر/بخوبریده: به معنی کنایی سخت‌کارکشته و ماهر در کلاه‌برداری و اعمال زشت است. در اصل از بخو به معنی حلقه و زنجیری که دست‌وپای چهارپایان یا زندانیان را با آن می‌بندند و بخوبر تحت‌اللفظ یعنی برنده بخو (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل بخو و ذیل بر). همچنین معادل دشنام‌های پاردم‌سائیده، حقه‌باز (جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۱۵)، متقلب، پشت‌هم‌انداز و پاچه‌ورمالیده است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۳۵). ریشه این دشنام ظاهراً به بخورکردن اسب‌های قیمتی به واسطه میخ طویل به زمین و قفل کردن آن‌ها بوده تا بازکردن و دزدی اسب‌ها معطلی داشته باشد. لذا «بخوبر» کسی است که بتواند بخو را بی‌سروصدا ببرد و اسب را بدزد و در اصطلاح متقلبی است که وسیله خاص برای تقلب می‌یابد. همچنین، بخو می‌تواند از یک سو به گوی چدنی سنگینی متصل باشد و از سوی دیگر به زندانیان محکوم به اعمال شاقه و بخوبر و بخوبریده در اینجا کسی است که از پس حيله‌گری او، کسی برنیاید (شاملو، ۱۳۷۸ ب: ۸۵۵).

پاردم‌سائیده: واژه «پاردم» در این اصطلاح به معنی «چرمی است که بر زین یا پالان می‌دوزند و از زیر دم اسب و قاطر و الاغ می‌گذرانند» (انوری ۱۳۸۲، ذیل پاردم). جزء «سائیده» در این اصطلاح اشاره به «کهنه‌کاری» و «استفاده مداوم» دارد که متضمن معنی در عملی تجربه‌داشتن است. در فرهنگ‌ها «پاردم‌سائیده» به معنی «بی‌شرم، بی‌حیا» (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل سائیده) و کسی است که در نابکاری و حقه‌بازی کهنه‌کار و ورزیده باشد (شاملو، ۱۳۷۸ ج: ۱۸۵)، «کهنه‌کار در بدجنسی و کلک» (انوری ۱۳۸۲) آمده است. صورت مترادف این اصطلاح «پالان‌سائیده» است که به همین معنی به‌کار می‌رود.

پالان‌دوز: در اصل به معنی کسی که پالان می‌دوزد، لیکن به کنایه یک دشنام شغلی و طبقاتی است. پالان‌دوز در عبارت‌های کنایی «خیاط‌ها را خواسته بودند، پالان‌دوز هم خودش را قاطی کرد» یا «در شهری که نعل‌بند دندان‌سازش باشد لابد پالان‌دوز هم خیاطش است» به معنی تحقیرآمیز برای جایگاه

۱. باتوجه به عبارت «آب بی‌لگام خورده بودن» که به معنی «سرخود بار آمده بودن» و «بی‌مربی بار آمدن» است (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل بی‌لگام).

اجتماعی فرد به‌کار رفته و مشابه دشنام‌های عملی، **حَمَال**، **پهن‌پازن** / **جمع‌کن** و **ناپاله‌بند** / **چین** / **جمع‌کن** و مانند آن است. در همین راستا به ابلهی که با ستودن حرفهٔ ناچیزش خودستائی کند به کنایه می‌گویند «**پالان‌دوزی است و دریای علم**». همچنین «**پشت / گرده کسی پالان گذاشتن**»، «**پالان‌کردن**» یا «**پالان کسی بودن**» نیز به معنای کسی را تحت نفوذ و اراده خود گرفتن، تحمیق کردن و تا حدودی مشابه و برگرفته از اصطلاح **خرکردن** و **احلیل‌زدن** است. لباس فاخر افراد بی‌مقدار نیز به پالان یا به‌طور خاص «**پالان ترمه بر روی خر**» تشبیه شده است^۱ (شاملو، ۱۳۷۹ الف: ۱۴۹، ۱۳۷۸ ج: ۲۵۰). به‌طور کلی پالان، در ترکیب‌ها و عبارات‌های متفاوتی همراه با واژهٔ خر یا به‌تنهایی به‌کار رفته است. وجه تحقیق‌گونه، ابله‌انگاری و پست دانستن خر، به پالان و وابسته‌هایش نیز تسری یافته و آن‌ها را توهین‌آمیز و دشنام‌گونه کرده است.

پالان‌کج: پالان کسی کج بودن نشانهٔ داشتن رفتار غیراخلاقی و نارواست. پالان در واقع پوشش ضخیم انباشته از کاه، پشم و پوشال است که بر پشت ستور می‌گذارند (معین، ۱۳۸۸: ذیل پالان). پالان کج معنای به‌نسبت رکیکی دارد و کنایه از تهمت به همجنس‌گرایی مرد یا سست عفاف زنی دارد. از این نظر با اصطلاحات **ددری بودن**، **بند لیفه و سنگیدن**، هم معنا است. همچنین، پالان کج معادل با **اهلش بودن**، در معنای سهل‌الوصول بودن در روابط جنسی است. بی‌عفاف یا **کج‌پالانی** زنی، دختر، خواهر یا مادر را تحمل کردن و خشم نگرفتن را نیز معادل با «**کلاه بی‌غیرتی بر سر گذاشتن**» دانسته‌اند (شاملو، ۱۳۷۸ ج: ۲۵۰، ۱۳۷۹ ب: ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴، ۱۳۷۹ ج: ۱۹۴۹). پرتوی آملی در ماهنامه هنر و مردم و ذیل مثل «**پالانش کج است**»، هرکسی که تغییر مذهب دهد یا زنی که از طریق عفت و طهارت خارج شود را شامل چنین ضرب‌المثلی می‌داند. برای ریشه‌شناسی این مثل، پرتوی آملی، مقدمه‌ای بر شرایط مذهب در قرن سیزدهم هجری و قرون پیشین ذکر می‌کند و به‌نقل از یک روحانی سرشناس ریشهٔ این مثل را که بیشتر در میان این قشر از جامعه و به‌منظور تکفیر مخالفان و خطاب به آن‌ها رواج داشته است چنین ذکر می‌کند: «**بعضی از ... در قرن سیزدهم هجری مردم را برای سواری می‌خواستند... قطعاً پالان مرکوب باید سفت و محکم بسته شده باشد تا بتوان بر آن سوار شد و از مرکوب سواری گرفت. اگر مرکوبی پالانش کج باشد خوب سواری نمی‌دهد و احیاناً راکب را بر زمین می‌زند. معنی و مفهوم ظاهری این ضرب‌المثل این است که طرف مورد بحث تغییر عقیده داده [و] به مذهب یا مسلک دیگری متمایل شده است ولی مقصود باطنی و نهایی اش این بود که وی سواری نمی‌دهد یعنی از ما گوش شنوایی ندارد پس در این صورت باید طرد شود تا ایجاد مزاحمت نکند» (پرتوی آملی، ۱۳۵۶: ۱۲۳-۱۲۴).**

۱. در دو مثل «**خر را از پالانش نمی‌شود شناخت**» و «**پالان ترمه کول گرفتن**».

قالتاق: این اصطلاح در فرهنگ‌ها به معانی «زرنگ، حقه‌باز، متقلب، خلاف‌کار» آمده است (نک. جمال‌زاده، ۱۳۴۱: ۲۹۶؛ نجفی، ۱۳۷۸: ۱۰۷۴؛ انوری، ۱۳۸۲، ذیل قالتاق). این اصطلاح برگرفته از واژه ترکی qaltaq به معنی «چوب زین، آن بخش از زین که از چوب سازند و بر آن نشینند» است (حسن دوست ۱۳۹۳: ۱۲/۱۲۶۶) و در همین زبان مجازاً به معنی «زن روسپی» به کار می‌رود (تاج‌بخش و مهربابور، ۱۳۹۵: ۱۱۸). علاوه بر آنکه این اصطلاح به تهابی برای خطاب کردن افراد زرنگ و خلاف‌کار به کار می‌رود، در صورت ترکیبی «کهنه‌قالتاق» نیز به همین معنی اما با تأکید بیشتر به کار رفته است. صورت اخیر به صورت «کهنه‌قالتاق» نیز به کار رفته و معنی «زن پیری که هنوز مایل به مردان است» را برای آن داده‌اند (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل قلتاق). هرچند در زبان ترکی این واژه معنای جنسی و رکیک دارد، به نظر می‌رسد از آنجا که به لحاظ معنایی و ریشه‌شناختی برای عموم مردم ایران تیره است در افواه کاربرد عام یافته و همین امر سبب شده است تا از درجه رکاکت آن تا حدود زیادی کاسته شود و بدون محدودیت دست‌کم میان عامه مردم به کار رود.

۳ نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشیدیم تا یک طبقه‌بندی اولیه از دشنام‌های مربوط به ابزارها در زبان فارسی ارائه دهیم. بدیهی است آوردن تمام شواهد در اندازه و چارچوب یک مقاله نمی‌گنجد و در این مقاله تلاش شد به ملموس‌ترین موارد پرداخته شود. بر این اساس مهم‌ترین حوزه‌های ابزارها که در دشنام و ناسزاها به کار می‌رود از این قرار است: ابزارهای چوبی، ظروف و وابسته‌های آنها، ابزارهای مربوط به خانه و وابسته‌ها، آلات قمار و سرگرمی، ادوات جنگی، و ابزارهای مربوط به زین و یراق چارپایان. دشنام‌ها و ناسزاهای ساخته‌شده با ابزارهای این حوزه‌ها کاربردهای متفاوتی دارند و از درجه رکاکت و بسامد متفاوتی در جامعه برخوردارند. برخی از دشنام‌های ساخته‌شده با نام ابزارها به دلیل شکل و ویژگی آنهاست و معمولاً بار معنایی جنسی در دشنام‌های ساخته‌شده با آنها دیده می‌شود، مانند اغلب دشنام‌های ساخته‌شده با نام ظروف. برخی از ابزارها به دلیل آنکه کاربران آنها غالباً اهل نیرنگ و تقلب بوده‌اند برای ساخت ناسزاهایی به کار رفته که این‌گونه افراد را مخاطب قرار می‌دهد، مانند دشنام‌های ساخته‌شده با نام آلات قمار. برخی دیگر از ابزارها نیز به دلیل آنکه قشری قدرتمند آنها را استفاده می‌کرده‌اند در دشنام‌ها استفاده شده‌اند و به همین دلیل برای مخاطب قراردادن افراد زورگو یا افرادی که خلاف عرف معمول رفتار می‌کنند به کار رفته‌اند، مانند نام ادوات جنگی. برخی دیگر از ابزارها به دلیل آنکه همیشه دردسترس بوده‌اند و از ارزش اندکی برخوردارند به‌عنوان جزء پایه در دشنام‌ها استفاده شده‌اند، مانند نام ابزارهای مربوط به خانه. نام برخی از ابزارها نیز به دلیل جنس، شکل و نوع کاربرد آن ابزارها در دشنام‌ها به کار رفته است، مانند نام ابزارهای چوبی و نام ابزارهای مربوط به زین و یراق چارپایان.

منابع

- افشار، ایرج (۱۳۹۰). واژه‌نامه یزدی. به کوشش محمدرضا محمدی، ج ۳، یزد: انتشارات اندیشمندان یزد.
- افشار، ایرج و محمدرسلول دریاگشت (۱۳۸۲). خاطرات دیوان بیگی (میرزا حسین خان) از سالهای ۱۲۷۵ تا ۱۳۱۷ قمری (کردستان و طهران). ج ۱، تهران: اساطیر.
- امیدسالار، محمود (۱۳۸۱). «نکاتی درباره فحش و فحاشی در زبان فارسی»، ایران‌شناسی. س ۱۴، ش ۵۴، ۳۴۱-۳۵۰.
- امینی، امیرقلی (۱۳۳۹). فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان فارسی. تهران: انتشارات مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر اعلمی.
- انوری، حسن (۱۳۸۲). فرهنگ بزرگ سخن. ج ۸، ح ۲، تهران: نشر سخن.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۹۳). مسائل زبان‌شناسی نوین. ج ۶، تهران: آگه.
- بروگش، هاینریش کارل (۱۳۶۷). سفری به دربار سلطان صاحبقران. ترجمه حسین کردبچه، ج ۱، تهران: اطلاعات.
- بهر (۲۵۳۶/۱۳۵۶ شاهنشاهی). سفرنامه بهلو (جغرافیای رشت و مازندران). به کوشش علی‌اکبر خدایپرست، ج ۱، تهران: توس.
- پارسا، سیداحمد (۱۳۹۴). بررسی فرهنگ‌های امثال و حکم پارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پاینده لنگرودی، محمود (۱۳۶۶). فرهنگ گیل و دیلم. ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- پرتوی آملی، مهدی (۱۳۵۶). «ریشه‌های تاریخی امثال و حکم-پالان کج». ماهنامه هنر و مردم. ش ۱۸۴ و ۱۸۵، ۱۲۳-۱۲۴.
- پرتوی آملی، مهدی (۱۳۶۹). ریشه‌های تاریخی امثال و حکم. ج ۲، تهران: انتشارات سنایی.
- پژوم‌شریعتی، پرویز (۱۳۸۷). واژه‌نامه گویش باستانی سمنانی. ج ۱، سمنان: آبرخ.
- پوردادود، ابراهیم (۱۳۵۶). پشت‌ها. ج ۲، ج ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تاج‌بخش، اسماعیل و فاطمه مهراب‌پور (۱۳۹۵). «تأملی در واژه‌های ترکی دخیل نارنج در مثنوی مولوی». پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. س ۶، ش ۱۲، ۱۰۷-۱۲۵.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۴۲). برهان قاطع. ج ۴، به اهتمام محمد معین، ج ۲، تهران: رشدیه.
- جبله‌رودی، محمد (۱۳۷۱). کلیات (جامع التمثیل) یا بهترین دستور ادبی و اخلاقی در تهذیب اخلاق و آداب. ج ۶، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامیة.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۱). فرهنگ لغات عامیانه. تهران: انتشارات فرهنگ ایران‌زمین.
- حدادعادل، غلامعلی (۱۳۹۰). ترجمه قرآن کریم. مشهد: مؤسسه انتشارات آستان قدس رضوی.
- حسن‌دوست، محمد (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حکیم خراسانی، رضا (۱۳۸۴). فرهنگ واژه‌های عامیانه (در دوره قاجار). (تألیف ۱۳۰۷ ق.). به تصحیح سید علی آل‌داود، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حیرت سجادی، عبدالحمید (۱۳۸۱). ایل‌ها (ایلات) و عشایر کردستان. سنندج: انتشارات دانشگاه کردستان.

- دستگردی، محمدوحید (۱۳۰۱). «ایران از فحش ویران است». ارمغان. ش ۷-۸.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳). لغت‌نامه. ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). امثال و حکم. ج ۱۰، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- دیلمی، حسن بن محمد (۱۳۴۹). ارشاد القلوب (دیلمی). ترجمه هدایت‌الله مسترحمی، ج ۲، تهران: کتابفروشی بوذرجمهری مصطفوی.
- سامعی، حسین (۱۳۹۸). گفتارهایی در دستور و زبان‌شناسی. تهران: کتاب بهار.
- سمایی، مهدی (۱۳۸۲). فرهنگ لغات زبان مخفی. ج ۴، تهران: نشر مرکز.
- سنندجی، میرزا شکرالله (۱۳۶۶). تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان. تهران: امیرکبیر.
- شاردن، ژان (۱۳۷۴). سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۲، تهران: توس.
- شاملو، احمد (۱۳۷۸ الف). کتاب کوچک. حرف آ، دفتر اول، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۷۸ ب). کتاب کوچک. حرف ب، دفتر اول، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۷۸ ج). کتاب کوچک. حرف پ، دفتر اول، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۷۹ الف). کتاب کوچک. حرف الف، دفتر اول، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۷۹ ب). کتاب کوچک. حرف الف، دفتر دوم، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۷۹ ج). کتاب کوچک. حرف ب، دفتر سوم، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۷۹ د). کتاب کوچک. حرف ت، دفتر اول، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۸۰). کتاب کوچک. حرف ت، دفتر دوم، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۸۱). کتاب کوچک. حرف ج، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۹۳). کتاب کوچک. حرف چ، تهران: مازیار.
- شاملو، احمد (۱۳۹۵). کتاب کوچک. حرف ح، تهران: مازیار.
- شاه‌نظری، علیرضا (۱۳۹۳). آثار فتح‌الله خان شیبانی (۱۲۴۱-۱۳۰۸ ه.ق.). ج ۲، تهران: مؤسسه نشر میراث مکتوب.
- شهری، جعفر (۱۳۵۷). تهران قدیم. تهران: امیرکبیر.
- شهری، جعفر (۱۳۸۴). قند و نمک، ضرب‌المثل‌های تهرانی. ج ۶، تهران: انتشارات معین.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۲). فرهنگ جامع زبان فارسی. ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۶). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. ج ۱۰، بیروت: نشر دارالمعرفه.
- عاقلی، سیامک (۱۳۶۹). «خالی‌بند» و «سه کردن». آینده. س ۱۶، ش ۵ تا ۸.
- عریان، سعید (۱۳۷۱). متون پهلوی. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- عمید، حسن (۱۳۸۹). فرهنگ عمید. تهران: راه رشد.
- عهد جدید (۱۹۸۵). ترجمه به فارسی از زبان اصلی یونانی به نفقه بیبل سوساییتی دارالسلطنه لندن، توسط نسخه الکترونیک massachusetts bible society در سال ۱۹۴۱.
- فرزانی، هومن (۱۳۹۷). دشنام و دشنام‌گویی در زبان فارسی و بعضی گویش‌های ایرانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- کتیرایی، محمود (۱۳۴۹). عقاید النساء و مرآت البلهاء: دو رساله انتقادی در فرهنگ توده. تهران: کتابخانه طهوری.

- لیمویی، علی (۱۳۹۰). واژه‌نامه گویش کرمانشاهی. تهران: نشر ورجاوند.
- محمدی خمک، جواد (۱۳۷۹). واژه‌نامه سکزی: فرهنگ لغات سیستانی. تهران: انتشارات سروش.
- محمودی بختیاری، بهروز و سمیه سلیمیان (۱۳۹۵). «بررسی بی ادبی کلامی در نمایش نامه صیادان». جستارهای زبانی. س ۴، ش ۱، ۱۲۹-۱۴۹.
- مردوخ کردستانی، محمد (۱۳۷۹). تاریخ مردوخ. تهران: کارنگ.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۲۹). کارنامه اردشیر بابکان. تهران: کتابفروشی و چاپخانه دانش.
- معین، محمد (۱۳۸۸). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۰۵). تفسیر نمونه. ج ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مینوی، مجتبی و مهدی محقق (۱۳۵۷). دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی. ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی عامیانه. تهران: نشر نیلوفر.
- نفیسی، میرزا علی اکبرخان (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی (ناظم الاطباء). تهران: کتابفروشی خیام.
- هدایت، صادق (۱۳۶۹). توپ مرواری. به اهتمام محمدجعفر محجوب، ج ۱، سوند: آرش.

- Adams, M. (2012). "restricted access Green's Dictionary of Slang (review)". *Journal of the Dictionary Society of North America*. 33, 208-244.
- Adams, M. (2016). *In Praise of Profanity*. USA/Oxford: Oxford University Press.
- Bartholomae, Ch. (1904). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg: Karl J. Trübner.
- Monier-Williams, M. (1899). *A Sanskrit-English Dictionary*. Oxford: The Clarendon Press.
- Munier, A. (2009). *The Little Red Book of Very Dirty Word*. Adams Media
- Noland, S., & D. M. Warren (1981). "Iranian Values as Depicted in Farsi Terms of Abuse, Curses, Threats, and Exclamations". *Maledicta, The International Journal of Verbal Aggression*. Vol. 5, no.1/2, 229-241.
- Perper, T., & N. McCoy (1984). "Reviews and Abstracts". *The Journal of Sex Research*. 20:1.
- Sheidlower, J. (2009). *F-WORD*. Oxford: Oxford University Press.